

بررسی روابط ایران و شوروی در دوره حاکمیت کمونیسم

مجتبی عطارزاده^۱

در یک نگرش کلی به سیر مناسبات ایران و شوروی از انقلاب اکبر تا مقطع فروپاشی این نکته جلب نظر می‌نماید که اگرچه به واسطه تبعیت ایران از اهداف سیاسی - نظامی غرب در مواجهه با شرق، علی‌القاعده انتظار می‌رفت نوعی رابطه توأم با فشار بر روابط دو کشور حکمفرما باشد، لکن عمدتاً به دلیل تساهل روس‌ها با هدف حفظ رابطه با ایران، جو حاکم بر مناسبات دو کشور بیش از آنکه حالتی خصمانه داشته باشد، تعاملی همراه با صبر و انتظار را عیان می‌ساخت. این امر که بیشتر از جانب شوروی و به دلیل تقویت فضای دوسویگی در مناسبات با ایران دنبال می‌شد، به‌ویژه از زمان نشخ‌زدایی در روابط دو ابرقدرت جنبه جدی‌تری به خود گرفت که دلیل آن را باید در اجتناب از درگیری و اصطکاک با منافع ابرقدرت رقیب در ایران جستجو کرد.

با وجود فرازونشیب‌های متعدد در مناسبات طولانی ایران و شوروی، آنچه به‌طور کلی در بررسی این روابط دو جانبه مشاهده می‌شود، تک‌سویگی آن در مقاطعی و دوسویگی در زمان‌های دیگر است. مقصود از تک‌سویگی آن است که روس‌ها به دلیل برتری استراتژیک و در اختیار داشتن برگ‌های برنده دیگر، هرآنچه خواسته‌اند در صحنه داخلی ایران انجام داده و تمامیت ارضی و استقلال این کشور را نادیده گرفته‌اند. حمایت از نهضت جنگل در پی وقوع انقلاب سوسیالیستی در اتحادشوروی، عدم تخلیه خاک آذربایجان به‌رغم موافقتنامه ۱۹۴۲ سران متفقین و درخواست واگذاری امتیاز نفت شمال و ... از جمله مصداق‌های بارز تک‌سویگی در مناسبات دو کشور است.

۱. آقای مجتبی عطارزاده دانشجوی دوره دکترای علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس است.

روند تک‌سویگی مذکور که جنبه عام و غالب داشته، تنها آنگاه که ابتکار عمل در دست ایران قرار می‌گرفت، دستخوش تغییر و تحول می‌شد و آن زمانی بود که سیاست خارجی ایران تحت تأثیر حمایت و پشتیبانی داخلی و یا هم‌پیمانی با یک قدرت بزرگ جهانی (عمدتاً آمریکا) امکان عرض اندام در برابر سیاست‌های کرملین را پیدا می‌کرد. پشتوانه ملی حکومت دکتر مصدق در جریان ملی کردن صنعت نفت و عدم واگذاری امتیاز نفت شمال به شوروی و همکاری استراتژیک ایران و آمریکا در مقطع جنگ سرد، از جمله مقاطعی است که جو دوسویگی بر مناسبات ایران - شوروی حاکم بوده است.

در این نوشتار با هدف آزمون فرضیه مذکور، پس از نگاهی کلی به موضوع، طی گفتارهای مختلف، عملکرد شوروی در قبال ایران تشریح می‌گردد تا از رهگذر آن، روند تک‌سویگی و دوسویگی در مناسبات دوجانبه طی مقطع زمانی پیروزی انقلاب سرخ در شوروی و فروپاشی اتحاد شوروی، آشکار گردد.^۱

گفتار اول - چارچوب مفهومی بحث

مناسبات دو قرن گذشته روسیه و ایران تا سال ۱۹۹۱ وضعیتی را به وجود آورده بود که ذهنیتی منفی در دید رهبران ایران نسبت به روسیه ایجاد شده بود. از دید نخبگان سیاسی ایران، خصلت تجاوزکارانه روسیه با توسعه‌طلبی قدرت‌های اروپایی این تفاوت آشکار را داشت که هرگاه پیشروی می‌کرد، احتمال ترک و تخلیه‌ای پس از آن متصور نبود. از این رو، تا هنگام استقرار سلسله پهلوی پس از جنگ جهانی اول، ایران در مقابل سیاست‌های روسیه عملاً در موضع انفعال قرار داشت. اگرچه به قدرت رسیدن بلشویک‌ها شرایط را تا اندازه‌ای تغییر داد، اما شوروی جایگزین روسیه نیز همچنان در پی دستیابی به اشکال و ابزار جدید اعمال نفوذ و سلطه خود بود.

۱. روابط ایران و شوروی سابق یکی از حساس‌ترین دوره‌های تاریخ روابط خارجی ایران به‌شمار می‌رود و مقاله حاضر که در این زمینه نگاشته شده، با این فرض که بررسی‌ها و مطالعات همه‌جانبه‌ای درباره این روابط صورت پذیرد، ارائه می‌گردد. بدیهی است همه‌نظرات نویسنده محترم الزاماً مورد تأیید نیست. در اینجا از کلیه صاحب‌نظران و پژوهشگران محترم دعوت به عمل می‌آید که نظرات و مقالات خود را پیرامون موضوع مورد بحث برای درج در فصلنامه ارسال دارند.



با به قدرت رسیدن رضاشاه، ایران برای نخستین بار توانست در برقراری مناسبات دوجانبه با روسیه، به جای عکس‌العمل صرف، دست به عمل نیز بزند. وی به منظور درهم شکستن الگوی سیطره روس، گام در مسیر برقراری مناسبات حسنه با اتحاد شوروی نهاد و با استفاده از فرصت ناشی از تغییر حکومت در هر دو کشور ایران و روسیه پس از جنگ جهانی اول، سعی کرد با انعقاد موافقتنامه‌هایی با سران شوروی، مناسبات ایران با مسکو را به تدریج تحت قاعده درآورد که در مقایسه با روابط بدون قاعده، نابرابر و غیررسمی روسیه و دربار قاجار، در نوع خود، گام مهمی تلقی می‌شد که در جهت شکستن تک‌سویگی مناسبات دوجانبه برداشته شد.

گرچه اتخاذ موضع موازنه منفی در سیاست خارجی دوران دکتر مصدق، نمود عینی روح کلی حاکم بر سیاست خارجی ایران یعنی بدبینی به بیگانگان بود، لکن در دوره آخر حکومت پهلوی دوم (از کودتای ۲۸ مرداد تا سقوط)، با بهره‌گیری از روابط با آمریکا زمینه برای تغییر مناسبات گذشته فراهم آمد و با اتخاذ مشی موازنه مثبت در سیاست خارجی از سوی ایران، شوروی‌ها به منظور کسب امتیازات ویژه، از اقدامات ایدئولوژیک سال‌های اولیه انقلاب سرخ فاصله گرفتند و کمک‌های اقتصادی و فنی را که برای اعمال نفوذ مثبت بر سیاست‌های ایران مؤثر بوده، به ایران سرازیر ساختند تا این کشور به یک تهدید امنیتی علیه شوروی تبدیل نشود.

پیروزی انقلاب اسلامی ضدآمریکایی در ایران، با استقبال زایدالوصف مسکو رویه‌رو شد. از این رهگذر، شوروی امید داشت به موقعیتی آنچنان ممتاز در ایران دست یابد، شاید که بدین وسیله این کشور به سمت مدار شوروی سوق داده شود و با این منظور بیش از آنکه ایران را تهدید کند، به فکر جلب دوستی این کشور برآمد. این روند تا زمان به قدرت رسیدن گورباچف و تغییر و تحول عمیق در سیاست‌های داخلی و خارجی شوروی ادامه پیدا کرد. با کنار گذاشته شدن مسأله کلاسیک مناطق حائل سنتی در این دوره، دیگر لزومی نداشت که شوروی از بابت بهره‌گیری قدرت‌های رقیب از خاک ایران به‌عنوان پایگاهی برای حمله به مهد کمونیسم هراسان باشد و برعکس، جهانی توأم با آرامش و به‌دور از تنش، به‌منظور اجرای برنامه‌های نوسازی و اصلاحات اقتصادی گورباچف ضروری می‌نمود. بنابراین اگر



سیاست‌های همسایگان به‌ویژه ایران - نیز در این راستا و به‌دور از جنبه‌های تهاجمی و ستیزه‌جویانه می‌بود، مسکو قطعاً بر روی ایران به‌عنوان قدرت عمده خلیج فارس، حساب باز می‌کرد. با وجود هم‌پیمانی چون عراق، به ایران به دیده اعتبار می‌نگریست. اما آنچه در طول جنگ تحمیلی از دید صاحب‌نظران و متخصصان سیاست خارجی ما مخفی ماند، همین نکته اساسی و محوری بود. آنان با پیروی از سنت دیرین‌گرایش به سوی یک قدرت بزرگ به‌منظور برانگیختن سوءظن طرف دیگر و در نتیجه اقدام به نفع ایران - همچون سیاست قوام در جریان اشغال آذربایجان - فرصت‌های طلایی را در عرصه سیاست خارجی - به‌ویژه در ارتباط با شوروی - از دست دادند.

با فروپاشی اتحاد شوروی و تشکیل کشورهای مستقل، انتظار می‌رفت آینده مناسبات ایران و روسیه، احتمالاً در چارچوب مناسبات منطقه‌ای بسیار پیچیده‌تری قرار گیرد. کشورهای مسلمان تازه استقلال یافته هم‌مرز با ایران به بسط منافع مشخص و ائتلاف‌های دیپلماتیک خاص علاقه‌مند هستند که ایران نیز به‌طور قطع در آن نقشی اجتناب‌ناپذیر خواهد داشت. شناخت اولویت‌ها و محورهای سیاستگذاری خارجی روسیه به‌منظور حفظ جایگاه و اعتبار سابق خود به‌عنوان برادر بزرگتر این جمهوری‌های نوپا، می‌تواند موقعیت ایران در منطقه را ارتقا بخشد و این خود مستلزم وجود دیپلماسی فعال و پویا است که به‌دور از مصلحت‌اندیشی‌های آنی، آینده‌نگری یا محوریت منافع ملی را نصب‌العین خود قرار دهد.

مرور مناسبات ایران و شوروی در گذشته و بررسی مقاطع یک‌سویگی در این مناسبات، چه بسا نقاط ضعف و قوت سیاست خارجی ما در قبال همسایه شمالی را روشن و اتخاذ رویه‌ای مناسب و پویا در این زمینه را فراهم سازد.

گفتار دوم - محوریت ایدئولوژی در تعیین مناسبات شوروی با ایران در پی انقلاب

اکتبر

یکی از اصول سیاست خارجی شوروی پس از پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، توسعه و تشویق انقلاب سوسیالیستی در سایر کشورها بود. در این راستا، نئین درصدد بود الگوی



انقلاب کمونیستی را به سایر کشورهایی که عقب‌ماندگی اقتصادی و ازهم گسیختگی اجتماعی، قدرت دولت را همانند امپراتوری تزارها در سالهای پیش از انقلاب اکبر تضعیف کرده بود، ارائه و آن را گسترش دهد. فرضیه «حلقه‌های ضعیف» وی از اینجا ناشی می‌شود که باید زنجیری را که سرمایه‌داری به دور کره زمین بسته است با شکستن همین حلقه‌های ضعیف، گسست.

از آنجا که ایران یکی از حلقه‌های ضعیف سرمایه‌داری، به شمار می‌رفت و دولت انقلابی روسیه نیز پس از انقلاب اکبر، هدف خود را حمایت و تقویت نیروهای ملی کشورهای استعمارزده در مبارزه بر علیه امپریالیسم انگلیس قرار داده بود، بنابراین در ایران با چشم‌پوشی از امتیازاتی که روسیه تزاری در این کشور به دست آورده بود، به ظاهر درصدد تقویت موضع ایران در مقابل فشارها و دسایس امپریالیستی انگلستان برآمد تا ایران بتواند نقش سکوی پرش انقلاب سوسیالیستی را ایفا نماید. «تروپانوفسکی» پس از انقلاب اکبر در زمینه اهمیت ایران در تحقق اهداف سیاست خارجی روسیه می‌نویسد:

موقعیت ایران در ایجاد انترناسیونالیسم شرق، بسیار شایان توجه است... قیام ایران، نشانه یک رشته انقلاب‌هایی خواهد بود که در سراسر آسیا و قسمتی از آفریقا منتشر خواهد شد. انقلاب ایران، مفتاح تمامی شرق است... این مفتاح گرانبهای شرق، باید به هر قیمتی که شده در دست بلشویسم باشد... ایران باید مال ما شود، ایران باید به انقلاب تعلق یابد.^۱

وی در جای دیگر می‌نویسد:

امپریالیست‌های انگلیس، روس، فرانسه در آنجا زحمت کشیده و راه را هموار ساخته‌اند. تنها چیزی که لازم است انگیزه‌ای از خارج، یک کمک خارجی، یک پیشگامی و یک تصمیم راسخ است که می‌تواند از ناحیه انقلابیون روسی، از طریق پادرمیانی مسلمانان روسیه پیش بیاید.^۲

۱. حافظ نیا، محمدرضا. «خلیج فارس و نقش استراتژیک تنگه هرمز». تهران: انتشارات سمت، ۱۳۷۱، ص ۱۳۵.

۲. لنزوسکی، جرج. «رقابت روسیه و غرب در ایران»، ترجمه اسماعیل راثین. تهران: انتشارات جاویدان.





نکته قابل تأمل در گفتار تروپانوفسکی که در مقطع بعد از پیروزی انقلاب اکتبر روسیه ایراد شده، آن است که در این مقطع زمانی که اهداف ایدئولوژیک در تعیین سیاست خارجی شوروی، نقش محوری ایفا می‌کردند، آنچه مسکو را خشنود می‌کرد این بود که در ایران گرایش‌های ضد شوروی فروکش کرده باشد و در صورت تحرکات بعدی آن کشور در منطقه، ایران به عنوان پایگاه مخالفین بلشویسم مورد استفاده قرار نگیرد و اتحاد شوروی جوان که هنوز از تحکیم ارکان انقلاب سرخ خود مطمئن نشده بود قصد لشگرکشی به ایران را نداشت که تحولات بعدی در مناسبات شوروی و انگلستان روشن‌گر این موضوع است.

به هر حال، اقدامات روس‌ها به‌ویژه الغای قرارداد ۱۹۰۷ م موجی از شادی در بین مردم ایران برانگیخت که همین امر، موجب گردید تا روس‌ها نیز روند تحولات را در جهت تأمین اهداف انقلاب ایدئولوژیک خود ببینند. به دنبال مذاکرات «لئون کراسین» - نماینده بازرگانی شوروی - در لندن با مقامات انگلیسی که منجر به یک توافق کلی دربارهٔ اختلافات دو کشور در قفقاز و ترکستان و ایران گردید، دولت شوروی متعهد شد تا از تبلیغات کمونیستی و ضد انگلیسی در ایران دست برداشته و استقلال و تمامیت ارضی ایران را محترم بشمارد و در مقابل انگلیسی‌ها هم از تقویت عناصر ضد انقلاب در قفقاز و ترکستان خودداری کنند. از سوی دیگر، در این موقع دولت انگلستان توانسته بود از شبه جزیرهٔ اسکاندیناوی، فنلاند، استونی، لیتوانی، لهستان، چکسلواکی، رومانی، بلغارستان و ترکیه تا مرز ایران یک «کمربند بهداشتی» در اطراف روسیه شوروی ایجاد و به این وسیله مانع نفوذ عقاید کمونیستی شود، ولی برای هندوستان - مستعمره قدیمی و زرخیز - و عراق که به تازگی از طرف جامعهٔ بین‌الملل تحت قیمومت آن دولت قرار گرفته بود، هنوز نتوانسته بود راه‌حلی بیابد و در حقیقت دیوار دور شوروی از جانب ایران بازمانده بود.^۱ بنابراین هنگامی که در اول سپتامبر ۱۹۲۰ (۱۰ شهریور ۱۲۹۹) شوروی‌ها «کنگره ملل ستمدیده شرق» را با شرکت دوهزار نفر نمایندگان ملل مسلمان روسیه، ترکیه، ایران، افغانستان، هندوستان و چین در باکو تشکیل دادند و ضمن تعبیر از ایران به عنوان «کانال سوئز انقلاب» علیه امپریالیسم انگلستان اعلان جهاد عمومی داده شد،



زمامداران لندن احساس خطر نمودند و درصدد حفظ نقطه آسیب پذیر امپراتوری خود برآمدند. خلاء ناشی از غیبت روسیه در صحنه رقابت با بریتانیا در ایران از یک سو و استفاده از موقعیت به دست آمده طی توافق بازرگانی مذکور از سوی دیگر، فرصت بسیار مناسبی برای اقدام انگلستان در ایران به منظور تأمین منافع خود فراهم آورد. چنین فرصتی از زمان مداخله بریتانیا در امور ایران در ۱۷۹۹م. تا آن زمان به دست نیامده بود. بنابراین با وجود کناره گیری روسیه از امور ایران که موقعیت مناسبی برای ایران در استقبال از تصمیم رهبران جدید شوروی دال بر الغای کلیه امتیازات روسیه تزاری فراهم آورده بود، به دلیل نفوذ انگلستان و پیگیری نقشه تأمین امنیت هندوستان از سوی لندن و نیز عدم آگاهی مسئولین وقت از آنچه در پشت پرده می گذشت، ایران نتوانست از فرصت پیش آمده به نفع خود بهره برداری نماید. در اثر نقشه های انگلستان پس از انقلاب اکتبر شوروی، اصل برقراری موازنه بین دو قدرت خارجی که به مدت یکصد سال در سیاست ایران اعمال می شد، بی فایده گردید. در نتیجه، قرارداد بلاثر ۱۹۱۹ ایران و انگلیس (کاکس - و ثوق الدوله) به امضا رسید. این قرارداد ایران را دست کم روی کاغذ تا حد یک دولت دست نشانده کاهش و امور اقتصادی و نظامی آن را در اختیار بریتانیا قرار می داد.^۱

از سوی دیگر، مذاکرات مشاور الممالک نماینده اعزامی ایران به مسکو با مقامات شوروی که از اکتبر ۱۹۲۰ آغاز شده بود، پیشرفت کندی داشت و شوروی ها که در مورد نقشه های انگلستان در ایران مشکوک شده بودند، در امضای قرارداد مودت بین دو کشور تعلل می کردند. سرانجام پس از پنج ماه مذاکرات دشوار، طرفین در ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ (۷ اسفند ۱۲۹۹) به توافق رسیدند و عهدنامه مودت ایران و شوروی از طرف مشاور الممالک و چیچرین و کاراخان به امضا رسید. شوروی که اینک به اقتضای ماهیت خلقی و شعار دفاع از پرولتاریای انقلاب خود، قادر به مقابله با نفوذ انگلستان در ایران به شیوه های زمان تزار نبود، سعی کرد از طریق عهدنامه مذکور حداقل جای پاییی در ایران برای آینده خود محفوظ نگه دارد و با ایجاد فضای توأم با مسالمت در روابط خود با ایران، زمینه مساعدی برای مناسبات آینده

۱. فرمانفرمایان، «تحلیل تاریخی سیاست خارجی ایران». ترجمه اسماعیل شاکری. تهران: انتشارات مرکز مطالعات عالی بین المللی دانشگاه تهران. ۱۳۵۵. ص ۴۹.

خود با تهران فراهم آورد. از این رو به موجب عهدنامه مذکور، دولت شوروی از کلیه حقوق و امتیازاتی که در دوران تزارها به زور و جبر از ایران گرفته شده بود صرف نظر نمود و کلیه بدهی های ایران را که بالغ بر یازده میلیون لیره انگلیس می شد بخشید و از حق کاپیتولاسیون نیز صرف نظر کرد و به ایران حق دریانوردی در دریای خزر اعطا نمود. در مقابل، دولت ایران متعهد شد حقوق و امتیازاتی که شوروی ها به طور یکجانبه به ایران واگذار کرده اند به دولت ثالثی ندهد و خاک خود را نیز پایگاه روس های سفید یا یک دولت ثالث برای حمله به شوروی قرار ندهد و در غیر این صورت، دولت شوروی حق وارد کردن نیروی نظامی به منظور دفع نیروهای مزبور را داشته باشد.^۱

الف) شوروی در سیاست خارجی دوران رضاشاه

سیاست خارجی رضاشاه، ساده و مبتنی بر تئوری های سنتی ایران بود؛ به عبارت بهتر، سعی او بر آن بود تا از همکاری همه دول معظم خارجی سود جوید. این سیاست در نیمه اول سلطنت او واقع بینانه و مؤثر بود. رضاشاه با وقوف بر این امر که بریتانیا هنوز در ایران یک قدرت مؤثر بوده و اینکه کنار ماندن شوروی از صحنه سیاست ایران برای همیشه غیر قابل تصور می بود، توجهی خاص به منافع این دو قدرت مبذول داشت. او مشخص ساخت که دوره موازنه منفی به سر رسیده و اگر قرار است موازنه ای وجود داشته باشد، ایران باید به طور مؤثری از آن بهره مند می گشت.^۲ بر مبنای همین نگرش بود که رضاشاه، عهدنامه مودت ایران - شوروی را که حاصل تلاشهای دوطرف قبل از به قدرت رسیدن او بود، مورد تأیید قرار داد.

در این بین، تحولات جاری در مسکو نیز بر ایجاد تفاهم در مناسبات دو کشور در بدو به قدرت رسیدن حکومت کودتا در ایران بی تأثیر نبود. پس از کودتای سوم اسفند و روی کار آمدن رضاخان، بنابه گفته «لنزوسکی»، دو دیدگاه در شوروی در مورد حکومت جدید ایران ابراز می شد. عده ای بر این عقیده بودند که رضاخان از جانب استعمار انگلستان به قدرت

۱. هوشنگ مهدوی. همان، ص ۳۸۵.

۲. فرمانفرمایان. همان، ص ۵۰.

رسیده و در واقع نماینده سلطه فتودالیسم است. گروه دیگر، حکومت جدید را مظهر دگرگونی اجتماعی دانسته و معتقد بودند که این حکومت، ایران را از دوره نیمه فتودالی به نیمه بورژوازی که گذاری به سوی سوسیالیسم است، رهنمون خواهد شد. پس از رقابت تروتسکی و استالین که هریک نماینده یکی از دو پیشش فوق بودند، نگرش دوم پیروز شد و سیاست شوروی بر مبنای تقویت وضع موجود ایران قرار گرفت.^۱ از این گذشته، بروز مشکلات اقتصادی طاقت فرسا در شوروی، این کشور را بر آن داشت تا به منظور تضمین منافع ملی خود، دست از موضع تهاجمی برداشته و در جبهه دفاع از کیان سوسیالیسم، تز تحمل رژیمهای قانونی کشورهای همجوار و به ویژه ایران و جلوگیری از گرایش بیشتر آنها به سمت غرب را دنبال نماید. در این راستا، هرچند که شکل گیری کودتای نظامی سوم اسفند ۱۲۹۹ ش. (۱۹۲۱ م.) با حمایت و براساس طرح و نقشه انگلستان صورت گرفت. ولی دولت جدید کمونیستی در مسکو از این واقعه چندان نگران نبوده و حتی می توان ادعا کرد تا حدود زیادی نیز به تقویت رهبران جدید ایران پرداخت؛ چرا که دولت شوروی به منظور اجرای برنامه انقلابی خویش در داخل خاک آن کشور به محیطی دور از تشنج و درگیری خارجی با قدرتهای امپریالیستی نیاز داشت. این سیاست، برقراری رابطه دوستی با کشورهای همسایه برای جلوگیری از تبدیل خاک این کشورها به پایگاهی بر علیه مهد کمونیسم را توصیه می کرد.

دریک ارزیابی کلی چنین می توان اظهار نمود که اگر در زمان روسیه تزاری، موقعیت ژئوپلتیک ایران بیشتر برای منافع اقتصادی مدنظر بود، در ابتدای حکومت شوراهای، این موقعیت برای گسترش افکار انقلابی مدنظر قرار گرفت.^۲ ژوزف استالین که اینک رهبری شوروی را در جهت تحقق تز «سوسیالیسم در یک کشور» در دست داشت، در ۱۹۲۵ م. قاطعانه اعلام کرد: «اتحاد شوروی همه آنچه را که لازم است تا بدون پیروزی انقلاب در کشورهای دیگر جامعه کامل سوسیالیستی را برقرار سازد، دارا است». بدین ترتیب روی گردانی از انترناسیونالیسم انقلابی لنین و تمرکز بر مسایل درونی شوروی آغاز شد و از این راه در

۱. لنزوسکی. همان، ص ۱۲۳.

۲. اطاعت، جواد. «جاذبه های ژئوپلتیک ایران...» مجله ۱۵ خرداد، سال پنجم، شماره ۲۴، زمستان ۱۳۷۵، ص ۶۵.

فریافت انقلاب جهانی نیز تغییر فاحشی پدید آمد. همزمان با اتخاذ سیاست انزوای شوروی، دولت رضاخان از فرصت ایجاد شده استفاده نمود و در پی افشای اسرار یک شبکه جاسوسی شوروی، قانونی را در ۱۶ خرداد ۱۳۱۰ شمسی به تصویب رساند که به موجب آن فعالیت‌های اشتراکی ممنوع گردید. این جریان لطمه شدیدی به مناسبات دو کشور وارد کرد و احضار سفیر شوروی به مسکو را به دنبال داشت. با این وصف، با توجه به مشی کلی سیاست خارجی شوروی که اجتناب از درگیری جدی با پایگاه‌های امپریالیسم را تجویز می‌نمود، دیری نگذشت که با مسافرت وزیر خارجه ایران به مسکو، تحریم بازرگانی که به دنبال تیرگی روابط بین دو کشور پدید آمده بود، لغو گردید و پیمان جدیدی در تاریخ ۱۳۱۲/۴/۱۲ (۳ ژوئیه ۱۹۳۳) در مسکو به امضای طرفین رسید.^۱ اما رژیم رضاخان که به پشتوانه انگلستان پایه‌های خود را مستحکم می‌دید، مشی تهاجمی خود را علیه هواداران شوروی در ایران ادامه داد. استمرار این روند منجر به دستگیری اعضای یک شبکه کمونیستی دیگر موسوم به «پنجاه‌وسه نفر» گردید. در نتیجه این واقعه، روابط دو کشور مجدداً تیره شد و در یک اقدام متقابل، دولت شوروی ۳۵۰۰ نفر از مهاجرین ایرانی مقیم قفقاز را اخراج کرد.^۲

ب) تأثیر جنگ جهانی دوم بر مناسبات دو کشور

پس از اشغال ایران توسط متفقین در خلال جنگ جهانی دوم و حضور مؤثر ایالات متحده در امور ایران، فرصتی برای کاهش بار سنگین نفوذ انگلیس و شوروی از طریق دخالت موفقیت‌آمیز یک قدرت سوم در سیاست خارجی ایران فراهم گردید. کوشش‌های ایران در خلال قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم برای تضمین درگیری همه جانبه یک قدرت سوم، پیش از این متوجه کشورهای هم‌چون اتریش، فرانسه و آلمان بود تا آنها را به شکلی به دخالت در امور ایران بکشاند، اما هربار، نفوذ شدید روسیه و بریتانیا مانع از تحقق هدف ایران می‌گردید. استراتژی متفقین در جنگ جهانی دوم و دگرگونی‌هایی که پس از آن در موازنه قدرت بین‌المللی حادث شد، ظهور آمریکا در صحنه سیاسی ایران را اجتناب‌ناپذیر ساخت.

۱. لئونارد، ولفانگ. «چرخش‌های یک ایدئولوژی»، ترجمه هوشنگ وزیری، تهران: نشر نو، ۱۳۶۳، ص ۴۲.

۲. غلامرضا علی‌بابائی «تاریخ سیاست خارجی ایران» تهران: انتشارات درسا، ۱۳۷۵، ص ۱۶۴۵



ایالات متحده به عنوان یکی از امضاکنندگان اعلامیه تهران (در خلال جنگ جهانی دوم) تعهد کرده بود که از استقلال و تمامیت ارضی ایران حمایت نماید. این موضع آمریکا، ایران را به تعقیب سیاست نیروی سوم در عرصه سیاست خارجی خود بیش از پیش مصمم ساخت.

ج) جایگاه ایران در سیاست منطقه حایل استالین

رویکرد جدید در سیاست خارجی ایران قطعاً نمی توانست از دید ناظرین روسی نادیده انگاشته شود؛ خاصه آنکه سیاست انزوای روسیه در بدو به قدرت رسیدن استالین با توجه به تحولات جهانی نیاز به بازنگری داشت و استالین بر آن بود تا آنچه را که پس از انقلاب اکتبر و زمان جنگ داخلی شوروی به اجبار از دست داده بود، تدارک نماید و نفوذ و قدرت بین‌المللی آن کشور را دست‌کم به پای امپراتوری تزاری برساند. از این رو، در اواخر جنگ بین‌الملل دوم، استالین دوبار تلاش نمود تا موافقت متفقین در مورد تصرف بخشهایی از سرزمین همسایگانش را به‌طور دائمی و با تضمین‌های بین‌المللی جلب نماید. استالین می‌گفت که شوروی دارای اختیار مشترک برای کنترل تنگه‌های بسفر و داردانل است که راه عبور به دریای سیاه محسوب می‌شود. با توجه به اینکه انگلیسی‌ها دارای حق دفاع از تنگه‌های جبل الطارق و سوئز هستند و آمریکایی‌ها حقوق مشابهی در کانال پاناما دارند، بنابراین مسکو نیز باید بتواند حقوق مشابهی را در راه آبی که به سوی بخش جنوبی کشورش می‌رود، داشته باشد.^۱

بر مبنای این نگرش در سیاست خارجی شوروی، استالین در ایران نیز به دنبال کسب امتیازاتی بود و نشانه‌های این امر را در قالب رقابت اتحاد شوروی با متحدان غربی خود در جریان اشغال ایران در اواخر سال ۱۳۲۱ (۱۹۴۳) می‌توان دید. روس‌ها به بهانه عدم اطلاع قبلی از ورود و استقرار نیروهای نظامی آمریکا در ایران، تبلیغات ضد غربی خود را افزایش داده و محدودیت‌هایی در مورد حضور و فعالیت دیپلمات‌ها و مقامات نظامی آمریکایی در منطقه تحت اشغال خود در ایران اعمال نمودند. از جمله نمودهای بارز رویکرد سیاست

۱. استیل، جاتان. «سیاست خارجی شوروی در دوران برژنف، آندره پف، جرنینکو، ترجمه بهمن آقایی، سعید میرزایی، تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۷، ص ۲۳۴.



خارجی شوروی در عصر استالین در خصوص ایران، ماجرای نفت شمال و غائله آذربایجان بود:

۱. امتیاز نفت شمال و تأثیر آن بر روابط ایران و شوروی

در پی حضور چند شرکت نفتی آمریکایی به منظور کاوش و بررسی پیرامون احتمال وجود نفت در مناطق شمالی ایران، شوروی در اواخر شهریور ۱۳۲۳ (۱۹۴۴) یک گروه بزرگ از متخصصان و دیپلماتهای خود را با هدف کسب امتیاز نفت در پنج استان شمالی ایران که در مجاورت مرزهای شوروی قرار داشتند، روانه تهران نمود. نظرات مختلفی درباره این اقدام شوروی عرضه شده که از این میان، دو نظریه به واقعیت نزدیکتر است: اول اینکه هدف از این اقدام، تحت فشار قرارداد ایران برای اعطای امتیاز مورد درخواست شوروی بود تا ضمن استفاده از موضوع نفت شمال، امکان تأثیرگذاری بر جریانات سیاسی داخل ایران را نیز افزایش دهد. نظریه دوم، احتیاج شوروی به نفت ایران را رد می‌کند و هدف مسکو از این اقدام را جلوگیری از اعطای امتیاز نفت به شرکت‌های غربی و نزدیکی هرچه بیشتر تهران با دولتهای غربی می‌داند. جورج کنان، سفیر وقت آمریکا در مسکو که از طراحان سیاست سدسازی بر حاشیه شوروی به‌شمار می‌رفت، به واشنگتن گزارش داده بود که «انگیزه اصلی روس‌ها در شمال ایران احتمالاً نیاز به نفت نیست، بلکه وجود خطر نفوذ احتمالی خارجی در منطقه مطرح است».^۱

در هر صورت، تصمیم مجلس شورای ملی در رد موافقتنامه نفتی ایران - شوروی (قوام - سادچیکف) در ۱۳۲۶/۷/۳۰ و منع دولت از اعطای هرگونه امتیاز نفت به دول خارجی، خشم دولت شوروی را برانگیخت و روس‌ها ضمن آنکه اعمال نفوذ آمریکا و انگلیس بر حکومت ایران را عامل اصلی خودداری تهران از اعطای امتیاز نفت شمال به شوروی معرفی کردند، طی یادداشت‌های تهدیدآمیزی به مواد ۵ و ۶ قرارداد ۱۹۲۱ اشاره کرده و ایران را تهدید به وارد کردن قوا و قطع روابط سیاسی نمودند. در این شرایط، روابط دو کشور

به منتهی درجه تیرگی رسید و جنگ تبلیغاتی بین دو طرف سالها ادامه یافت. سرسختی و مقاومت ایران - با وجود تهدیدهای مکرر شوروی - در عدم اعطای امتیاز نفت شمال نشان از رویکرد جدیدی در سیاست خارجی ایران داشت که اینک در سایه تکیه بر نیروی سومی همچون آمریکا به منظور دفع شر دو نیروی مزاحم دائمی یعنی روس و انگلیس تجلی یافته بود و دولتمردان ایرانی براساس این پشتوانه احساس جرأت نموده و موضعی تهاجمی در سیاست خارجی خود اتخاذ نمودند.

۲. بحران آذربایجان: اهداف و عملکرد شوروی

در اردیبهشت ۱۳۲۴ شمسی (۱۹۴۵)، دولت ایران رسماً از دولت‌های انگلیس و شوروی خواست تا طبق مفاد اعلامیه تهران نسبت به بیرون برون قوای خود از خاک ایران اقدام نمایند. این درخواست در پی باز شدن دریای سیاه بر روی ناوگان متفقین در اواخر آبان ۱۳۲۳ و توقف ارسال مهمات به شوروی از طریق خاک ایران عنوان شده بود. واکنش شوروی به این درخواست، بحران جدیدی در مناسبات دو کشور ایجاد کرد. مسکو تصمیم به ادامه حمایت از جنبش‌های جدایی‌خواه کمونیست آذربایجان و کردستان که از ناحیه شوروی پشتیبانی می‌شدند، گرفت و از انتقال نیروهای خود از ایران امتناع ورزید. این موضع شوروی، آمریکا را در ماجرای ایران وارد ساخت. ایالات متحده به دلیل اعتبار سنتی ضدامپریالیستی خود در خاورمیانه، مورد پذیرش ملی‌گرایان ایران بود، زیرا حمایت اخلاقی آمریکا را به هنگام مبارزه خود برای لغو قرارداد خفت‌بار ایران و انگلیس در ۱۹۱۹ به یاد داشتند؛ روی این اصل، آنها از دخالت آمریکا در امور ایران حسن استقبال به عمل آوردند. به این ترتیب، برای نخستین بار، از زمانی که ایران در شبکه امپریالیسم اروپایی قرار گرفته بود، نیروی سومی به‌طور مؤثر علیه دشمن سنتی وارد صحنه سیاسی ایران گردید.^۱

با نگاهی ژرف به عملکرد شوروی در خودداری از بیرون بردن نیروهای خود از ایران و نیز تأسیس فرقه دموکرات آذربایجان و فعالیت‌های جدایی‌طلبانه آن، بعید به نظر می‌آید که

۱. فرمانفرمایان، همان، ص ۵۱.

رهبری شوروی به نحوی کوتاه‌بینانه قصد تجزیه ایران در آن برهه از زمان را داشته باشد. حتی در صورتی که آذربایجان ایران که از لحاظ قومی با آذربایجان شوروی پیوند داشت به خودمختاری دست می‌یافت، نفوذ سیاسی شوروی در ایران و خاورمیانه به نحو چشمگیری افزایش می‌یافت اما با همه اینها، دیپلماسی شوروی سعی داشت که از بروز هرگونه برداشت ملی‌گراها مبنی بر تلقی آذربایجان ایران به‌عنوان بخشی احتمالی از قلمرو شوروی، جلوگیری کند. حتی پیش از بروز وقایع آذربایجان، کافتارادزه (معاون کمیسر عالی در امور خارجه) در اشاره به برخی مقالات منتشر شده در جراید آذربایجانی نوشت:

اگرچه ما به تبلیغ اندیشه خصوصیات مشترک ملی میان مردم آذربایجان ایران و شوروی علاقه‌مند هستیم ولی به‌نظر من نامگذاری مجدد آذربایجان ایران به آذربایجان جنوبی نامعقول بوده و خطر آن را دارد که عواقب ناخواسته‌ای را به‌دنبال داشته باشد. تردیدی نیست که چنین اقدامی می‌تواند از سوی انگلیسی‌ها، سعودی‌ها و دیگر عناصر ارتجاعی در فعالیت‌های ضدشوروی آنها در ایران مورد استفاده قرار گیرد.^۱

از این گذشته، روس‌ها با اطلاع از رویکرد توسل به نیروی سوم در سیاست خارجی ایران، منافع درازمدت خود در خاورمیانه را در پی جداسازی آذربایجان از پیکر ایران در معرض خطر جدی می‌دیدند. بنابراین رهبری شوروی اگرچه برای تحت فشار قرار دادن دولت ایران از ابزارهای مختلفی (از جمله سیاستی که در آذربایجان در پیش گرفته بود) استفاده می‌کرد ولی در نهایت حفظ روابط حسن همجواری با ایران را به‌منظور حفظ نفوذ خود در منطقه ضروری می‌دید. بر این اساس، به‌نظر می‌رسد سیاست شوروی در آذربایجان عمدتاً در پی فراهم آوردن امکان اعمال نفوذ در ترکیب مجلس شورای ملی و در نتیجه تأثیرگذاری بر تصمیم‌گیری‌های سیاسی دولت ایران (همچون نقشی که دولت روسیه تزاری قبل از انقلاب اکتبر ایفا می‌کرد) بوده است. درست به همین دلیل است که آنگاه که دولت شوروی از افزایش تعداد کرسی‌های مجلس شورای ملی مطابق با جمعیت هر استان از طریق نامه ارسالی قوام به

۱. یگوروا. ناتالیا. «بحران آذربایجان از دیدگاه اسناد نویافته شوروی». مجله گفتگو، شماره ۱۷ پاییز ۷۶،



سفارت شوروی در تهران (۴ آوریل ۱۹۴۶) اطلاع یافت، نسبت به حل بحران آذربایجان ابراز مخالفتی نکرد.^۱

بنابر آنچه گذشت، اگر چه پشتیبانی آمریکا از ایران در حل غائله آذربایجان بی تأثیر نبود لکن تأمین نسبی خواست شوروی در صحنه سیاسی ایران، عامل تعیین‌کننده در حل این ماجرا بود. با این حال، کسانی اصرار دارند که اولتیماتوم آمریکا را سبب اصلی تغییر رویه شوروی در قبال بحران آذربایجان معرفی کنند. در این بین، احمد قوام - نخست‌وزیر وقت - به خوبی این نکته را دریافته بود که حتی موضع سرسختانه آمریکا در سازمان ملل در حمایت از ایران، اثرات ناچیزی بر تصمیم شوروی در حمله به ایران خواهد داشت.^۲

به‌طور قطع اگر قوام از ارزیابی‌های واشنگتن در این مورد آگاه می‌شد، گمانش به یقین مبدل می‌گشت؛ زیرا یک تلگرام واشنگتن به آلن، آشکارا می‌گفت که در صورت حرکت نظامی شوروی «گمان نمی‌رود بتوان در حال حاضر هیچ کمکی به ایران کرد که به‌طور محسوس مقاومت ایرانیان را تقویت کند».^۳ از این رو، پاسخ منفی ایالات متحده به تقاضاهای مکرر شاه مبنی بر مداخله مستقیم در امور داخلی کشور و تقاضاهای قوام به دریافت کمک نظامی، دقیقاً روشن می‌سازد که آمریکا سعی داشت حتی المقدور از درگیر شدن با شوروی بر سر ایران اجتناب ورزد و در نهایت هم به قوام پیغام داده شد که ایران باید خود در معامله با شوروی، تصمیم بگیرد.^۴

قوام که خود را در حل بحران آذربایجان یکه و تنها می‌دید، تصمیم به معامله با روس‌ها گرفت؛ از این رو طی سفری در رأس یک هیأت به مسکو، ضمن امضای قرارداد

۱. طبعاً چنین تعبیری از وقایع آذربایجان در آن دوره، برداشت نویسنده بوده و با توجه به شواهد بسیار و از جمله تلاش استالین برای توافق با متفقین به‌منظور تصرف بخش‌هایی از سرزمین همسایگان شوروی (به شرح مندرج در صفحه ۱۶۵ همین نوشتار) دور از ذهن به‌نظر می‌رسد. علاوه بر آن، چنین حرکت مهمی نمی‌توانست صرفاً برای افزایش تعداد کرسی‌های مجلس شورای ملی مطابق با جمعیت هر استان صورت گرفته باشد.

۲. هوشنگ مهدوی، عبدالرضا. «مسئله آذربایجان چگونه حل شد؟». اطلاعات سیاسی - اقتصادی. شماره ۱۰۶-۱۰۵، ص ۴۸.

۳. همانجا، به نقل از اسناد روابط خارجی آمریکا ۱۹۴۶، جلد پنجم، ص ۹۳۱.

۴. همان، ص ۴۹.



موسوم به «قوم - سادچیکف»، غائله آذربایجان را حل کرد. براساس این قرارداد، دولت ایران متعهد گردید تا پس از تخلیه خاک ایران از وجود سربازان روسی و عدم حمایت ارتش سرخ از تجزیه‌طلبان فرقه دموکرات، یک شرکت نفتی تأسیس شود که پنجاه و یک درصد از سهام آن به مدت پنجاه سال به شوروی اعطا گردد. قوام در بازگشت از مسکو با اعتقاد به اینکه شوروی‌ها، آذربایجان را در ازای نفت شمال تسلیم کرده‌اند و در صورت عدم تصویب موافقتنامه مذکور در مجلس، اوضاع متشنج خواهد شد، دست به تلاش جدی در این زمینه زد؛ لکن مجلس در ۳۰ مهر ۱۳۲۶، این موافقتنامه را کاندید نمیکند شناخت.

بنابراین آنچه گذشت، طرح محوریت التیماتوم آمریکا به شوروی برای تخلیه خاک ایران و عقب‌نشینی روس‌ها به منظور احتراز از درگیری با آمریکا مورد خدشه قرار می‌گیرد. واقعیت آن است که با وجود اصرار و تأکید شخص هری ترومن - رئیس‌جمهور وقت آمریکا - بر ارسال چنین التیماتومی با امضای برنز - وزیر خارجه وقت آمریکا - برای استالین، طی کنفرانس مطبوعاتی ۴ اردیبهشت ۱۳۳۱ (۲۴ آوریل ۱۹۵۲) و نیز تکرار این ادعا در جلد دوم خطرات وی به نام «سالهای آزمایش و امید»، خبرنگاران در تماس با آوریل هریمن - سفیر وقت آمریکا در مسکو - خلاف آن را یافتند. او در پاسخ به سؤال خبرنگاران که از او خواسته بودند تا درباره سخنان ترومن نظر دهد گفت: «نه تنها چنین پیامی را به یاد نمی‌آورم، بلکه در تاریخ یادشده (مارس ۱۹۴۶) در مسکو نبودم و از راه آسیای دور به آمریکا باز می‌گشتم».^۱ علت طرح این ادعای کذب را با بازگشت به موقعیتی که این ادعا در آن مطرح گشت، می‌توان دریافت. همان‌طور که پیشتر آمد، برای نخستین بار در ۴ اردیبهشت ۱۳۳۱ در جریان یک کنفرانس مطبوعاتی بود که ترومن از اولتیماتوم خود به استالین صحبت به میان آورد. گفتنی است در آن مقطع، کاخ سفید آمریکا بودجه دفاعی خود را برای تصویب تسلیم‌کننده کرده بود و در پی واداشتن کنگره به پذیرش آن به این ادعای تبلیغاتی عظیم متوسل شدند که دیگر یارای نفی آن را نداشتند.

گذشته از این، گروهی بر این اعتقادند که ادامه اشغال آذربایجان توسط روس‌ها، امکان

۱. تورج، اتابکی «افسانه یک اولتیماتوم». مجله گفتگو، شماره ۱۰، زمستان ۱۳۷۴، ص ۱۲۱.



وقوع درگیری نظامی بین آمریکا و شوروی را افزایش می‌داد و روس‌ها که در خود توان رزمی کافی برای رویارویی با ماشین جنگی آمریکا را نمی‌دیدند، به حل بحران آذربایجان و بیرون کشیدن نیروهای خود از ایران رضایت دادند. این گروه با تکیه بر سیاست نیروی سوم ایران سعی دارند حمایت نظامی آمریکا از ایران را عامل تعیین‌کننده در حل غائله آذربایجان معرفی کنند. گروه دومی نیز عامل عقب‌نشینی روس‌ها را در غلبه‌گرایی واقع‌گرا بر جناح پندارگرا در دستگاه سیاستگذاری شوروی جستجو می‌کنند. گروه سوم نیز وجود دارد که کاردانی و زیرکی و حسن استفاده سیاستمداران ایرانی از موقعیت جهانی در آن زمان را عامل فراخوانی سپاهیان شوروی از ایران می‌دانند و سرانجام گروه چهارم دگرگونی سیاست شوروی و تصمیم به بیرون بردن نیروهای آن کشور از آذربایجان را در چارچوب سیاست عمومی پس از جنگ آن دولت قابل بررسی و تحلیل می‌دانند.

در ارزیابی هریک از نظرات چهارگانه فوق نکاتی قابل تأمل وجود دارد: در زمینه دیدگاه اول که توان رزمی بالای آمریکا را عامل تأثیرگذار بر تصمیم شوروی می‌دانست، باید گفت در آن زمان، آمریکا هیچ رزم‌ناوی در خلیج فارس نداشت و نخستین کشتی‌های جنگی آمریکا در منطقه در سال ۱۹۴۸ حضور یافتند. همچنین تعداد نفرات نیروی زمینی آمریکا در فاصله ژوئن ۱۹۴۵ (تیر ۱۳۲۴) تا ژوئن ۱۹۴۶ (تیر ۱۳۲۵) از هشت میلیون به رقمی کمتر از دو میلیون کاهش پیدا کرد^۱ که قطعاً از توان رزمی آمریکا در مقابل شوروی می‌کاست. توان اتمی آمریکا نیز آنگونه نبود که برتری رزمی آن کشور بر رقیب (شوروی) را تضمین نماید. در نخستین ماه‌های سال ۱۹۴۶ (زمستان ۱۳۲۴) دولت آمریکا تنها از ۱۲ بمب اتمی با قدرتی برابر ۲۷ کیلو تن برخوردار بود که بیشتر آنها هم هنوز آماده انفجار نبودند. یک سال بعد ارتش آمریکا توانست به بخش تسلیحات اتمی خود سروسامان دهد.^۲ گذشته از دو نگرش دوم و سوم که اثبات آنها نیازمند استدلال و برهان بیشتری است، به بررسی نگرش اخیر می‌پردازیم. بنابراین اندیشه، به دنبال پایان جنگ جهانی دوم آنچه برای شوروی از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار بوده، تأمین امنیت مرزهای غربی بود. شوروی در برابر حفظ نفوذ خود در کشورهای

۱. اتابکی. همان، ص ۱۲۳.

۲. خامه‌ای، انور. «فرصت بزرگ از دست رفته»، جلد دوم، تهران: انتشارات هفته، ۱۳۶۲، ص ۲۲۶.



اروپای شرقی حاضر به تسامح و معامله با غرب بر سر چین و منچوری شد ولی هیچ‌گونه گذشتی را در لهستان و آلمان شرقی پذیرا نشد. در مورد ایران هم، شوروی از همین قاعده کلی پیروی کرد، یعنی در رقابت با غرب تا آنجا پیش‌رفت که تهدیدی جدی متوجه متصرفات آن کشور در شرق اروپا نگردد و به همین دلیل هنگامی که «بحران آذربایجان» در آستانه جهانی شدن قرار گرفت، مسکو ضمن اولویت به منافع ملی در برابر اهداف ایدئولوژیک، به حفظ نفوذ نسبی خود در ایران - همانگونه که اشاره شد - بسنده نمود و نیروهای نظامی خود را از ایران بیرون برد.

گفتار سوم - حکومت ملی مصدق و شوروی

الف) دوره استالین

مهمترین مسأله‌ای که در زمان حکومت دکتر مصدق به‌عنوان محور سیاست خارجی ایران قرار گرفت، جریان ملی کردن صنعت نفت بود. تکیه بر ایالات متحده که بر مبنای سیاست نیروی سوم از زمان اشغال ایران در جریان جنگ جهانی دوم جنبه بارز سیاست خارجی ایران را تشکیل می‌داد، حمایت آمریکا از نهضت ملی شدن نفت در ایران را پیش‌بینی می‌کرد. اما هنگامی که آمریکا در مسأله نفت، جانب ایران را نگرفت شوکی عظیم بر سیاست‌گذاران ایران وارد آمد. انتقاد توأم با خشونت و تحقیر مطبوعات غرب علیه دکتر مصدق، ضمن رنجاندن وی، او را بر آن داشت که سیاستهای خود را در پس دیواری از موانع و تحقیرهای غرب مستحکم نماید و به‌دنبال شکست تمامی مذاکرات با غرب و بروز بحران اقتصادی شدید ناشی از تحریم خرید نفت ایران از سوی انگلستان و متحدان غربی آن کشور، سیاست موازنه منفی مصدق، او را به سوی شرق کشاند تا شاید با کمک اهرم فشار آن بتواند به مقابله با تهدیدات غرب بپردازد.

با شکستی که در نتیجه عدم تصویب قرارداد قوام - سادچیکف نصیب دولت شوروی شده بود، این کشور لبه تیز حملات تبلیغاتی خود را متوجه انگلیسی‌ها و عوامل ایرانی آنها کرده بود که با اوج‌گیری نهضت ملی کردن صنعت نفت، آمریکایی‌ها نیز به این مجموعه افزوده شدند. ولی از زمان به قدرت رسیدن مصدق و دگرگونی اساسی در سیاست خارجی ایران،



اتحاد شوروی تبلیغات ضدحکومتی خود را قطع نمود و سیاست محتاطانه و صبر و انتظار را نسبت به ایران و حکومت مصدق در پیش گرفت. علت این امر آن بود که اتحاد شوروی از یک سو به دلیل ملاحظات بین‌المللی و از سوی دیگر متأثر از موضع‌گیری‌های چندگانه حزب توده نمی‌خواست و یا نمی‌توانست در برابر نهضت ضداستعماری ایران آشکارا موضع مخالف و یا موافق داشته باشد. از این رو، موضع رسمی دولت شوروی نسبت به حکومت مصدق و حمایت از نهضت ملی تا اواخر سال ۱۳۳۱ از حرف فراتر نرفت و دولت شوروی تا زمان حیات استالین، همان سیاست صبر و انتظار را ادامه داد. اما پس از مرگ وی در ۱۵ اسفند ۱۳۳۱ (۵ مارس ۱۹۵۳)، نگرش رهبران جدید شوروی و به تبع آنها، سیاست حزب توده به‌ویژه در ماه‌های آخر صدارت مصدق به‌طور مشخص و محسوسی حالت دوستانه‌تری به خود گرفت.^۱

ب) ایران و سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز شوروی در دوران خروشچف

بی‌تردید عوامل متعددی در طرح و اجرای سیاست خارجی شوروی نسبت به سیاست مبتنی بر موازنه منفی مصدق و نهضت ملی کردن صنعت نفت دخالت داشته است. مسکو - مثل همیشه - از دو جهت اساسی به مسألهٔ حمایت از جنبش‌های ملی جهان سوم می‌نگریست. یکی امنیت خود و دیگری ایدئولوژی کشور. از این رو، رهبری جدید شوروی - خروشچف - از استقلال کشورهای جهان سوم به عنوان «تقویت اردوی جهانی نیروهای صلح‌طلب» در مقابل سرمایه‌داری غرب استقبال می‌کرد، اما در این راه جانب احتیاط و رعایت اصول همزیستی با غرب را فراموش نمی‌کرد و هیچ‌گاه خود را درگیر مسایل آن کشورها نمی‌نمود، بلکه گاهی در پاسخ به دعوت آنها، اقدام به مداخله می‌کرد. براساس این سیاست کلی، به‌هنگام وقوع کودتای ۲۸ مرداد، شوروی‌ها کاملاً بی‌تفاوت ماندند و نه تنها هیچ حرکت تهدیدآمیزی از خود نشان ندادند بلکه در زمان سقوط مصدق، حزب توده را که عملاً بر مردم کوچک و خیابان تسلط نسبی داشت، از قبضه نمودن قدرت که در دسترس بود، بازداشتند.

۱. ازغندی، علیرضا، «روابط خارجی ایران ۱۳۵۷-۱۳۲۰». تهران: نشر قومس، ۱۳۷۶، ص ۲۲۴.



دولت شوروی که در قضیه آذربایجان به سختی شکست خورده بود، در آن هنگام نیز در باکو دارای منابع نفتی عظیم بیش از نیازهای خود بود، به گونه‌ای که دیگر برای تأمین مصرف روزافزون نفتی، نیازی به درگیری‌های مخاطره‌آمیز حاد نمی‌دید و این عاملی بود که به احتمال قوی در آماده‌سازی زمینه برای اتخاذ سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز و فرونشاندن آتش جنگ سرد مؤثر افتاد؛ به‌ویژه آنکه نفت نیز در این سالها به صورت کالایی، کم‌بها و فراوان درآمد بود و اهمیت حیاتی اقتصادی و سیاسی آن در محاق این فراوانی و ارزانی تا حدی مورد بی‌اعتنایی قرار داشت.^۱ از طرف دیگر، روس‌ها اطمینان چندانی به وفاداری مصدق نداشتند تا منافع خود را در دفاع از وی به مخاطره اندازند؛ زیرا همین رهبر ملی بود که در سال ۱۳۲۳ (۱۹۴۴) قانون منع اعطای امتیاز نفت به بیگانگان را پیشنهاد کرده و مانع از دادن امتیاز نفت شمال به شوروی گردیده بود. در سال ۱۳۲۶ (۱۹۴۷) نیز که موافقتنامه قوام - سادچیکف در مجلس مطرح شد، مصدق با اینکه نماینده مجلس نبود، به شدت به مخالفت با آن برخاسته و با ارسال پیام‌هایی برای نمایندگان مجلس آنان را تشویق به رد موافقتنامه کرده بود.

به این ترتیب، شوروی دلیلی نمی‌دید که بر سر مسأله ایران، یک بحران بین‌المللی به‌وجود آورد و مستقیماً درگیر شود؛ به‌ویژه آنکه با مرگ استالین و تغییر ۱۸۰ درجه‌ای سیاست خارجی شوروی، دیگر این نظریه که «هرکس که بدون قید و شرط با اتحاد شوروی نباشد، بر ضد آن است» دنبال نمی‌شد^۲، بلکه هر عملی که به حفظ و بقای سوسیالیسم - که اینک در شخص خروشچف تجلی یافته بود - کمک می‌کرد، حتی اگر کنار آمدن با رقیب سرسخت شوروی (آمریکا) می‌بود، مجاز شمرده می‌شد. از این رو، هنگامی که آمریکا و انگلیس درباره تقسیم نفت ایران به توافق رسیدند، روس‌ها نیز در پی توازن قوا با غرب و منافع خود، رفتاری در پیش گرفتند که در اثر آن، زمینه اقدام آمریکا و انگلیس فراهم گردید و از سال ۱۹۵۴ مناسبات شوروی و ایران وارد مرحله جدیدی گشت. مسکو فعالیتی وسیع برای نزدیکی و کنارآمدن با دولت کودتا به عمل آورد که نتیجه و پیامد آن انعقاد قراردادی میان

۱. مرحد، محمدعلی. «نفت ما و مسایل حقوقی آن». تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۷، ص ۳۲۷.

۲. فونتن. آندره. «تاریخ جنگ سرد». ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: نشر نو، ۱۳۶۶، ص ۱۷۸.



نمایندگان دو دولت بود که در آن مسایل مختلفی از جمله تحویل یازده تن طلای ایران که از طرف شوروی در جریان جنگ جهانی دوم و اشغال خاک ایران ضبط شده بود و همچنین اختلافات مرزی دو کشور مورد بررسی و توافق قرار گرفت.

این چرخش عمیق در سیاست خارجی شوروی نسبت به ایران، ناظر به واقعیاتی بود که زمامداران مسکو را گریزی از آن نبود. حزب توده پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و به دنبال کشف شبکه افسران توده‌ای، کاملاً از هم فروپاشید و دولت وقت ایران که قدرت خود را مدیون حمایت و پشتیبانی آمریکا و انگلیس بود، سیاست موازنه منفی مصدق را کنار نهاد و پیروی از سیاست «ناسیونالیسم مثبت» را در مناسبات خارجی خود در پیش گرفت که طرفداری از غرب را اجتناب‌ناپذیر می‌نمود. نمودهای عینی این مشی در سیاست خارجی ایران در انعقاد قرارداد نفت با کنسرسیوم در سال ۱۹۵۳، ورود به پیمان بغداد در ۱۹۵۵، تأیید دکترین آیزنهاور و امضای توافقنامه دفاعی ۱۹۵۹ با آمریکا تجلی یافت که همگی روس‌ها را بر آن داشت تا پا را از مرحله شعار فراتر نهاده و به منظور حفظ جای پای خود در ایران به اقدامات عملی، از جمله آنچه در بالا به آن اشارت رفت، مبادرت ورزند.

با در نظر گرفتن این تحولات، تحلیل آنچه در ایران زمان مصدق رخ داد امکان‌پذیر است و به خوبی می‌توان ناکامی مشی موازنه منفی وی در سیاست خارجی را درک کرد. پس از آنکه سیاست دکتر مصدق در پی تلاش بی‌حاصل برای به اصطلاح «جدا کردن سیاست آمریکا از سیاست انگلیس» در موضوع نفت ایران و اصرار در فروش محصولات نفتی به جهان غرب، ابقای مستشاران نظامی آمریکا حتی پس از تصمیم مشترک آمریکا و انگلیس برای سرنگونی دولت وی، ادامه سیاست دلجویی از آمریکا و پرهیز از هر اقدامی که موجب رنجش دولت آمریکا را فراهم آورد، با شکست روبرو شد و محاصره اقتصادی انگلیس روبه شدت نهاد، مصدق تصمیم گرفت از فروش نفت به شوروی و کشورهای کمونیستی استفاده کند. از این رو، ماده ۷ قانون خلع ید را لغو کرد و به تمام کشورهای جهان - از جمله شوروی و امارش - اعلام کرد حاضر است نفت ایران را با تخفیف کلی به آنها بفروشد.^۱ اما بلوک شرق - به دلیل

۱. ذبیح. سپهر. «ایران در دوران دکتر مصدق» ترجمه محمدرفیعی مهرآبادی. تهران: مؤسسه مطبوعاتی عطایی، ۱۳۶۳، ص ۱۳۸.



آنچه گفته شد - از خرید نفت ایران امتناع ورزید و بار دیگر در گزینش بین پابندی به اصول ایدئولوژیک و حمایت از دولتهای ملی یا حفظ منافع، شق دوم را برگزید و به سقوط دولت ملی مصدق رضایت داد.

ج) ایران و شوروی به سوی همزیستی

به دنبال سقوط مصدق در اثر کودتای انگلیسی - آمریکایی، کمکهای نظامی - اقتصادی گسترده آمریکا در اختیار رژیم ایران قرار گرفت. ایران که خود را در اثر حمایت‌های بی‌شائبه غرب، قوی احساس می‌کرد و موقعیتش مستحکم شده بود، اینک خود را نیازمند سیاستی می‌دید که در روابط با غرب و اتحاد شوروی بقای او را بدون بازگشت به دیپلماسی منفی دیرین تضمین کند و نیز سبب افزایش احساسات ناسیونالیستی در ایران گردد. در این حال، ایران باید ضمن مهار تهدید کمونیسم از دوری با شوروی خودداری ورزد و همزمان با آن در جهت پیشبرد منافع کشور از فن‌آوری و سرمایه غرب استفاده برد. تغییر و تحول اوضاع جهانی در نیمه قرن بیستم نیز امکان حرکت ایران در جهت تحقق اهداف خود در زمینه سیاست خارجی را تقویت می‌نمود. نتایج دو جنگ جهانی، ظهور ناسیونالیسم در سراسر دنیا، سقوط امپراتوری بریتانیا و دیگر امپراتوری‌های اروپایی، باروری ایدئولوژیک در غرب، ظهور ایالات متحده به عنوان یک ابرقدرت و بسیاری دیگر از عوامل از جمله تغییر سیاست شوروی در خاورمیانه با یکدیگر ترکیب شده و فرصت‌هایی را در اختیار ملل کوچک قرار دادند تا در صدد کسب حقوق خودمختاری خویش برآیند.^۱

گفتار چهارم - بازتاب تقدم منافع ملی بر مبانی ایدئولوژیک در سیاست خارجی شوروی بر مناسبات با ایران

اتحاد شوروی، به علت روبه‌رو شدن با شکست آشکار کمونیسم برای تسلط قاطع بر خاورمیانه، در جهان به شدت دوقطبی پس از پایان جنگ جهانی دوم، مقدماتی را برای پایان



دادن به جنگ سرد با ایران تدارک دید. بر این اساس، روس‌ها به موازات تقویت و افزایش توان نظامی خود به منظور رقابت با ابرقدرت غرب، در تلاش بودند تا کشورهای جهان سومی همچون ایران را به سوی خود جذب نمایند. راهبرد شوروی در منطقه حساسی چون خاورمیانه، حالت جلوگیری از زیان بیشتر را داشته است. هدف اصلی چنین راهبردی، جلوگیری از تبدیل منطقه به یک ناحیه امن برای غرب در راستای اجرای «سیاست مهار» در اطراف شوروی بود. این بدان معنا بود که شوروی در هرکجا و به هر شکل که ممکن بود، نفوذ سیاسی و اقتصادی غرب را باید به چالش می‌طلبید. پیروی از چنین سیاستی بود که باعث گردید تا با وجود مناسبات گسترده و روبه رشد ایران با آمریکا و حتی مشارکت ایران در پیمان بغداد، مسکو بدون در نظر گرفتن نارضایتی و نگرانی شدید نسبت به این امر با تساهل برخورد کند و به امید یافتن راه‌های نفوذ به گسترش روابط حسنه خود با ایران مبادرت ورزد. نتیجه اتخاذ چنین سیاستی، انعقاد موافقتنامه یازدهم آذر ۱۳۳۳ (دوم دسامبر ۱۹۵۴) و تعیین تکلیف و حل اختلافات مرزی و مطالبه یازده تن طلای ایران بود. اما گذشته از این مسأله، دولت ایران جز در زمینه مسایل اقتصادی حاضر به توسعه مناسبات خود با شوروی در سایر زمینه‌ها نبود. در اینجا نیز سیاست‌گزاران روسی از خود انعطاف نشان دادند و به حضور در صحنه اقتصادی ایران بسنده نمودند. این پیش درآمد از سوی دولت ایران با حسن استقبال روبه‌رو گردید و اقدامات صائبی در وهله اول از سوی دو کشور به منظور دستیابی به تفاهم متقابل به عمل آمد و بتدریج یک رشته موافقتنامه‌های اقتصادی بین دو طرف منعقد شد. در سی‌ام خرداد ۱۳۴۳ (۲۰ ژوئن ۱۹۶۴) نخستین موافقتنامه بازرگانی و ترانزیت برای مدت سه سال بین دو کشور به امضا رسید. در ژوئیه ۱۹۷۰ نیز موافقتنامه دیگری به مدت پنج سال بین دو طرف منعقد گردید و در اکتبر ۱۹۷۲، یک قرارداد بازرگانی و فنی پانزده ساله به امضای طرفین رسید. همکاری ایران و شوروی طی این قراردادها بیشتر در زمینه احداث کارخانه ذوب آهن در اصفهان، ماشین‌سازی در اراک و احداث خط لوله انتقال گاز ایران به شوروی بود.^۱ اگرچه ایران در زمینه اقتصادی و بازرگانی روابط خود با شوروی را بهبود بخشید لکن در



زمینه سیاسی همچنان به همکاری خود با غرب اصرار داشت. انعطاف شوروی در برابر رفتار ایران حیرت برانگیز است. فردهالیدی در این زمینه می‌نویسد:

«سیاست شوروی نسبت به ایران نه تنها تجاوزکارانه نبوده، بلکه برعکس از زاویه سوسیالیستی نمودار بزرگترین انتقاد از سیاست خارجی آن کشور در مناطق مشابه، یعنی ترس و بزدلی افراطی و مجبور ساختن احزاب کمونیست محلی (حزب توده) به تبعیت از این سیاست جیوانانه بوده است»^۱.

علت این انعطاف فوق‌العاده شوروی نسبت به ایران را باید در مطالعه و بررسی تحولات بین‌المللی آن زمان جستجو نمود. با عقب‌نشینی اتحاد شوروی در برابر آمریکا در پی واقعه خلیج خوک‌ها و برچیده شدن پایگاه‌های شوروی از کوبا، جنگ سرد آمریکا و شوروی جای خود را به مذاکرات دوستانه و همزیستی داد. بی‌تردید شروع دوره تنش‌زدایی بین ابرقدرتها و تأثیرپذیری سیاست خارجی ایران از سیاست جهانی آمریکا، در عادی‌شدن روابط ایران و شوروی در پی انتشار اعلامیه دولت ایران در شهریور ۱۳۴۱ (سپتامبر ۱۹۶۲) درباره پیمان نظامی دو جانبه ایران و آمریکا، نقش بسیار تعیین‌کننده‌ای داشت. در این اعلامیه دولت ایران از خودداری از قرارداد خاک خود در اختیار دولتهای خارجی به منظور تهدید امنیت شوروی، سخن به میان آورده بود که قطعاً موجب آرامش خاطر زمامداران شوروی می‌گشت. گذشته از تحولات بین‌المللی، اوضاع منطقه نیز در بهبود مناسبات تهران - مسکو تأثیرگذار بوده است. انقلاب ۱۹۵۸ عراق (۱۳۳۷ شمسی) و نیز نفوذ چشمگیر شوروی در افغانستان، این هراس و نگرانی را در زمامداران ایران به وجود آورد که مبادا در محاصره متحدان شوروی قرار گیرند و بهترین راه برای تضمین امنیت خود را در بهبود مناسبات با برادر بزرگتر این همسایگان یافتند. در این شرایط، اختلافات بین دو کشور به سرعت جای خود را به تفاهم داد و مناسبات دو جانبه روبه گسترش نهاد. ناگفته پیداست که در چنین شرایطی که دولت شوروی پس از گذشت مدت زمان مدیدی توفیق دستیابی به موقعیتی مطلوب در روابط خود با ایران را پیدا نموده، حاضر نبود به راحتی و تحت تأثیر تحولات داخلی ایران، این موقعیت را از

۱. هالیدی، فرد. «دیکتاتوری و توسعه سرمایه‌داری در ایران»، ترجمه فضل‌الله نیک‌آئین، تهران: انتشارات امیرکبیر ۱۳۵۸، ص ۲۶۸.



دست بدهد. در این هنگام، دولت ایران دست به کار انجام اصلاحات خواسته شده از سوی کندی - رئیس جمهور وقت آمریکا - شده بود و در بهمن ماه ۱۳۴۱ (۱۹۶۳) با انجام یک همه پرسی کار اصلاحات ارضی را با وجود مخالفت‌های جدی آغاز کرد. اگرچه اقدام شاه در انجام اصلاحات از طریق انقلاب از بالا نمی‌توانست مورد تأیید و پذیرش حکومت مارکسیستی شوروی قرار گیرد که تغییرات اجتماعی - اقتصادی را تنها در سایه یک انقلاب کارگری ارزیابی می‌کرد. لکن از آنجا که تعهد ایران در خودداری از ایجاد پایگاه موشکی خارجی در خاک خود پاسخی به آرزوی دیرینه مسکو و فشارهایی بود که از مدتها قبل بر تهران تلقی می‌شد^۱ شوروی ضمن تأیید انقلاب سفید شاه، آنهایی را که با برنامه‌های شاهانه مخالفت می‌کردند، مرتجع خواند و دلیل مخالفت آنها را ضدیت ایشان با پیشرفت و ترقی مردم ایران معرفی کرد و به این‌گونه در جریان کشتار مردم معترض طی قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، جانب شاه را گرفت.

به این ترتیب، با موضعگیری شوروی در جریان قیام ۱۵ خرداد به نفع رژیم، سیاست خارجی جدیدی که شاه ایران از اوایل دهه ۱۳۴۰ درصد جایگزینی آن با سیاست خارجی دهه قبل (مبتنی بر ناسیونالیسم مثبت) بود، به گونه‌ای عملی امکان طرح یافت و در سایه این مشی جدید که «سیاست مستقل ملی» نام گرفته بود، از سال ۱۳۴۱ نه فقط روابط ایران و شوروی روبه توسعه و گسترش گذاشت بلکه به دلیل حمایت و ستایش شوروی از سیاست عدم تعهد ایران، این روابط از چارچوب و محدوده مبادلات بازرگانی خارج شد و مرحله جدیدی از همکاری‌های اقتصادی، فنی، فرهنگی و حتی نظامی میان دو کشور آغاز شد.^۲ بدین‌گونه مناسبات دو کشور پس از فرازونشیب‌های فراوان سرانجام به نوعی همزیستی مسالمت‌آمیز انجامید که تا مقطع پیروزی انقلاب اسلامی در ایران ادامه یافت. آنچه در خصوص این روند گفتنی است اینکه منافع ملی و امنیتی در تعیین موضع شوروی در قبال ایران بر اصول ایدئولوژی مارکسیسم که زیربنای فکری حکومت شوروی را تشکیل می‌داد، ارجحیت یافته و ثبات و آرامش ایران بر تحرکات گروه‌های وابسته به مسکو از اولویت

۱. کارردانکوس، هلن. «نه صلح، نه جنگ»، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: نشر نو، ۱۳۶۷.

۲. ازغندی، همان، ص ۲۹۴.



برخوردار بود و متقابلاً شاه ایران نیز حاضر نبود روابط اقتصادی - تجاری خود با شوروی را بر سر مسایل منطقه‌ای همچون قضیه ظفار محدود کند.

گفتار پنجم - عوامل تأثیرگذار بر روابط دو کشور: چالشها و فرصتها

الف) تأثیر پدیده انقلاب اسلامی بر مناسبات ایران و شوروی

حوادث و تحولات داخلی ایران در فاصله زمانی اواسط سال ۱۳۵۶ تا پاییز ۱۳۵۷ تأثیر چندانی بر مناسبات اقتصادی و صنعتی با شوروی نگذاشت، لکن کرملین را بر آن داشت تا همچون گذشته در انتظار آینده صبر پیشه کند و در بُعد سیاسی موضعی صریح و روشن اتخاذ نکند. با عنایت به ماهیت ضدآمریکایی تظاهرات و حرکت مردم در ایران، انتظار موضعگیری مثبت شوروی در قبال انقلاب ایران بسیار قوی بود، لکن تحلیلگران روسی مخالفت مردمی علیه رژیم شاهنشاهی را امری گذرا و موقتی تعبیر می‌کردند و دولت را کاملاً مسلط بر اوضاع می‌دیدند و از این رو بهبود مناسبات اقتصادی بین دو کشور را توصیه و تجویز می‌کردند. این مفسران، مساعی شاه در نوسازی کشور را می‌ستودند و مسئولیت نقاط ضعف برنامه‌های شاه را متوجه ایالات متحده می‌دانستند که با تشویق ایران به مسلح شدن بی‌اندازه، کشور را از وسایل ضروری برای پیشرفت محروم ساخته است و در عوض عقیده داشتند همکاری ایران و شوروی که یکپارچه در راستای پیشرفت اقتصادی ایران هدایت شده، بهترین تضمین پیروزی انقلاب سفید به‌شمار می‌رود.^۱

با این نگرش، طبیعی بود که با وجود اظهارات ضدکمونیستی برخی از سیاستمداران عالی‌رتبه ایرانی، از جمله اردشیر زاهدی، به‌دنیال وقوع کودتای کمونیستی در افغانستان (۹ اردیبهشت ۱۳۵۷)، مقامات شوروی بکوشند دست‌کم تا زمانی که کاملاً رفتن شاه قطعی نشده است، روابط نزدیک خود با رژیم پهلوی را حفظ کنند. رادیو مسکو در ۷ خرداد ۱۳۵۷ به نقل از وزیر امور خارجه وقت شوروی گفت که حسن همجواری و همکاری بین ایران و شوروی امری قدیمی است و بزودی قابل گسستن نیست.^۲ از سوی دیگر، شوروی که نگران

۱. کاردرانکوس، همان، ص ۲۳۰.

۲. ازغندی، همان، ص ۳۲۹.



شکل‌گیری زمینه یک کودتای نظامی دست راستی در پی استمرار نهضت مردم ایران بود، در حمایت از شخص شاه و سیاست وی در قبال نیروهای مخالف مصمم‌تر شد.

آثار تغییر موضع شوروی در قبال نهضت مردم ایران در پاییز ۱۹۷۸ (۱۳۵۷) که قیام‌های بزرگ در اغلب شهرها منجر به استقرار حکومت نظامی شد، پدیدار گردید. با این حال، روس‌ها جانب احتیاط را از دست ندادند و با فشار بر حزب توده آن را به برقراری ارتباط با مبارزین ایران واداشتند و خود روابط رسمی با دولت ایران را ادامه دادند. اما اظهارات برژنف - صدر هیأت رئیسه وقت اتحاد شوروی - را باید نخستین واکنش علنی دولت شوروی نسبت به رویدادهای ایران تلقی کرد. او در پاسخ به سؤال یک مصاحبه‌کننده فرضی درباره بحران ایران اظهار نظر کرد و علت آن را دخالت‌های آمریکا در امور ایران دانست و افزود که شوروی همسایه ایران به استقلال این کشور احترام می‌گذارد و هیچ‌گونه دخالت خارجی در امور ایران را تحمل نمی‌کند.^۱ دو ماه بعد که با سقوط کابینه شاپور بختیار و تعیین دولت موقت از سوی امام، هرگونه تردیدی در مورد پیروزی انقلاب از بین رفت، سرانجام شوروی‌ها ضمن خاتمه به سیاست صبر و انتظار خود، شاه را به خودکامگی محکوم کردند و پس از پاکستان، دومین کشوری بودند که دولت جدید موقت ایران را به رسمیت شناختند.

به‌طور کلی، اگر بخواهیم روابط ایران و شوروی طی دو دهه ۴۰ و ۵۰ شمسی را توصیف کنیم، توجه به آنچه گراهام فولر بیان داشته می‌تواند راهگشا باشد:

روابط ایران و شوروی طی دو دهه مذکور - با وجود وابستگی ایران به آمریکا - کاملاً بی‌عیب و نقص و توأم با پیوندهای دیپلماتیک کاملاً گرم و دوستانه بوده و دولت شوروی در قبال بیشتر سیاست‌های شاه نسبت به مسایل خلیج فارس و جهان غرب بردباری نشان داده است.^۲

این بیان، حکایت از آن دارد که طی مدت مذکور و به‌ویژه دو دهه آخر سلطنت شاه، ایران و شوروی مسأله حادی نداشتند. شاه از اینکه توانسته بود همسایه قدرتمند خود را با

۱. پراودا، ۱۹ دسامبر ۱۹۷۸، به نقل از بولتن خبرگزاری جمهوری اسلامی.

۲. فولر، گراهام، «قبله عالم؛ ژئوپلیتیک ایران». ترجمه عباس مخبر، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۳، ص ۱۸۷.



دادن امتیازات محدود اقتصادی در مقایسه با غارت‌های عظیم و انحصارات غربی، در قبایل مسایل داخلی به سکوت و ادا دارد، خشنود به نظر می‌رسید و شوروی هم به منافع اقتصادی که در ایران داشت قانع بود و در جهت حفظ آن سعی می‌کرد دست به اقدامی نزنند که ایران را نگران کرده و بیشتر به سمت غرب براند. با توجه به این واقعیت است که عدم تغییر صریح موضع مسکو نسبت به رژیم شاه به هنگام ظهور نمودهای مخالفت مردمی با حکومت پهلوی قابل درک و تفسیر می‌گردد.

ب) فرازونشیب مناسبات ایران و شوروی در فاصله وقوع انقلاب اسلامی تا آغاز جنگ تحمیلی

شوروشوقی که مسکو برای نیل به مقاصد خود نسبت به استقرار یک رژیم اسلامی در ایران از خود نشان داد مانع از ابراز نظر بی‌پرده و صریح رهبر انقلاب ایران در خصوص روابط ایران و شوروی نگردید. امام خمینی (ره) چند روز پس از ورود به تهران با تکرار شعار «نه شرقی - نه غربی» تصریح کرد که شوروی نیز مثل آمریکا از این پس نباید ایران را صحنه رویارویی سیاسی بین دو ابرقدرت بداند و ایران اسلامی مایل است از همه قدرت‌های خارجی فاصله بگیرد.^۱ اما با وجود موضع‌گیری‌های ضدکمونیستی امام خمینی، شوروی‌ها طی چند ماه بعد از پیروزی انقلاب همچنان نسبت به نظام جدید در ایران خوش‌بین بودند؛ چرا که ترازنامه موضع‌گیری‌های امام در مجموع برای مسکو نسبتاً مثبت بود. خروج ایران از پیمان ستو، برچیده شدن دو مرکز مراقبت نظامی آمریکا در بندر شاه (بندر ترکمن فعلی) و کبکان و در نتیجه پایان حضور نظامی آمریکا در ایران، تغییرات مهمی بود که با وجود اعلام عدم تعهد واقعی ایران بین شرق و غرب، نمی‌توانست مسکو را خوشحال نسازد. بدین منظور شوروی برای اثبات حُسن نیت خود نسبت به آنچه در ایران می‌گذشت، از هر مناسبتی استفاده می‌کرد و به مناسبت‌های مختلف سلامها و یا تسلیت‌ها و پیام‌های همدردی که غالباً توسط شخص برژنف امضای می‌شد برای رهبران ایران به‌ویژه شخص امام ارسال می‌داشت، اما پاسخ‌های



ایرانیان معمولاً سرد و بی‌روح بود، لکن با این حال شوروی مایوس نمی‌شد و حتی در این راستا حزب توده - کارگزار خود در ایران - را فدا ساخت.

اعتبار بین‌المللی انقلاب اسلامی، و امپریالیسم ستیزی آن مانع از جدی گرفتن دشمنی فزاینده رهبران ایران و مبارزه ایدئولوژیکی که علیه امپریالیسم و کمونیسم آغاز کرده بودند از سوی شوروی‌ها می‌شد. اما از آنجا که امام خمینی بارها اعتقاد خود را مبنی بر وحدت کلیه مسلمانان جهان به صراحت اعلام داشته و نشانه‌های فعالیت طرفداران انقلاب اسلامی در شوروی به قدری مشهود بود که امنیت مرزهای جمهوری‌های مسلمان‌نشین را به خطر انداخته بود، دیگر رهبران شوروی نمی‌توانستند با خویشتن‌داری این مسأله را پنهان سازند. روس‌ها ابتدا در قبال این مسأله سیاست صبر و انتظار را پیش گرفتند، اما پس از چند ماه ابهام در مناسبات دو کشور، سرانجام بحران رخ نمود. شوروی آشکارا دریافت که با سازش نمی‌تواند امتیازی از نظام اسلامی به دست آورد و روی این اصل اعمال فشار بر تهران را درپیش گرفت. آنان ضمن اینکه به بسیار سخت‌گیر بودن اسلام و دشواری کنار آمدن با آن اشاره کردند و نگرانی خود را نیز از نفوذ تبلیغات حکومت اسلامی بر مسلمانان شوروی پنهان داشتند^۱ به اقدام عملی برای تحریک اقلیت‌های قومی ساکن در مناطق مرزی علیه حکومت مرکزی ایران، دست زدند. آنچه مسکو را در اعمال فشار بر زمامداران ایران مصمم‌تر ساخت، واکنش تند امام راحل دربارهٔ اوضاع افغانستان بود. رهبر فقید انقلاب طی سخنانی در دیدار با سفیر وقت شوروی در ایران علاوه بر ابراز تمایل به نابودی رژیم افغانستان، صریحاً از قصد صدور پیام انقلاب اسلامی به هر جایی که مسلمانان تحت رژیم‌هایی بیگانه با ارزش‌هایشان قرار دارند، سخن گفت.^۲

در ادامه التزام به سیاست عدم تعهد در روابط خارجی، امام خمینی (ره) در پی اشغال سفارت آمریکا در تهران ضربه‌ای به شیوهٔ دیگر بر مسکو وارد کرد. تقریباً همان روزی که سفارت آمریکا اشغال شد، دولت ایران به‌طور یکجانبه مواد مورد اختلاف عهدنامه ۱۹۲۱ را

۱. اسناد لانه جاسوسی، جلد ۴۹، سند شماره ۷۱.

۲. روزنامه جمهوری اسلامی، ۲۳ خردادماه ۱۳۵۸.



لغو کرد و به منظور حفظ موازنه، موافقتنامه دفاعی ۱۹۵۹ با آمریکا را نیز منسوخ اعلام کرد.^۱ مقامات کرملین می‌کوشیدند به هر صورت ممکن از فرصت طلایی تحقیر آمریکا در ایران، برای تحکیم پایه‌های نفوذ خود در ایران استفاده کنند و در این میان روابط اقتصادی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود. شوروی از مسأله گروگانگیری و تصمیم دولت‌های غربی به محاصره اقتصادی که ایران را منزوی می‌ساخت و جمهوری اسلامی را وادار می‌کرد که در صدد توافق با مسکو برآید و با این کار تا حدودی سیاست موازنه بین دو ابرقدرت را تعدیل کند، نهایت بهره‌برداری را نمود. شوروی، قطعنامه تحریم اقتصادی شورای امنیت علیه ایران را که از سوی آمریکا و دولت‌های غربی در ۱۰ ژانویه ۱۹۸۰ (۱۳۵۹) مطرح شده بود، و تو نمود. نکته‌ای که به‌عنوان جمع‌بندی روابط ایران و شوروی در مرحله بین انقلاب و آغاز جنگ تحمیلی باید در نظر گرفته شود، سیاست دائماً مردم مسکو است. با وجود چند جهش ناگهانی - از قبیل اعتراض‌های رسمی و حمله به دولت جمهوری اسلامی - آنچه در ظاهر مشهود است، خویشتنداری زمامداران شوروی و اتخاذ رویه صبر و انتظار در قبال ایران بود. این واکنش به‌ظاهر مسالمت‌آمیز ناشی از اهداف و مقاصدی بود که روس‌ها در درازمدت در پی آن بودند: ۱. حفظ روابط دوجانبه که در زمان شاه نیز وجود داشت؛ ۲. تداوم سردی روابط ایران و آمریکا که از بازگشت آمریکایی‌ها به ایران جلوگیری می‌کرد.

ج) روابط ایران و شوروی در طول جنگ تحمیلی

هنگامی که جنگ ایران و عراق آغاز شد، از آنجا که سیاست عدم تعهد متوازن جمهوری اسلامی شرق و غرب را به یک اندازه ضربه می‌زد، انتخاب شوروی آسان می‌نمود. در یک سو متحدی قرار داشت که رادیکالیسم داخلی و موضع‌گیری‌های بین‌المللی آن برای شوروی مفید بود (عراق) و در سوی دیگر کشوری همسایه که انقلاب اسلامی آن مستقیماً منافع شوروی را مورد تهدید قرار داده بود؛ بنابراین طبیعی بود که از جنگی که همسایه مزاحم



را به خطر می‌انداخت، استقبال کند. در ظرف چند روز، شوروی شیوه استدلال خاصی پیدا کرد که دو سیاست و به‌خصوص دو چشم‌انداز را دربر داشت: از یک سو احترام به استقلال کشورهای منطقه بود که آن دولت را وادار می‌کرد تا جانب هیچ‌یک از طرفین درگیر را نگیرد و از سوی دیگر مداخله‌جویی فزاینده آمریکا بود که شوروی هیچ ترسی از افشای عملیات نظامی مستقیم آن به خود راه نمی‌داد.

ایران، بی‌طرفی ادعایی مسکو را تکذیب کرد و نشانه‌های آشکاری از صف‌بندی شوروی در کنار عراق را افشا نمود. دو واقعه صحت این اتهامات را تا حدودی تأیید می‌کرد. در هفته‌های اول جنگ، پنج ناو جنگی شوروی محموله‌هایی از تجهیزات نظامی را در بندر عقبه تخلیه کردند که بلافاصله با کامیون از راه اردن به عراق حمل گردید. دوم بمباران هدفهای راهبردی و نظامی ایران در مهرماه ۱۳۵۹ به وسیله هواپیماهای توپولف ۲۲ و موشکهای زمین به زمین دوربرد ساخت شوروی بود.

اگرچه در آغاز جنگ، شوروی آشکارا در تلاش برای برکناری خود از صحنه جنگ ایران و عراق بود، اما برعکس در بهار سال بعد پیشنهادهایی را به ایران کرد و بیشتر خود را دلواپس ایران نشان داد تا عراق. شوروی امیدوار بود پس از اخراج آمریکایی‌ها از ایران، در این کشور از نفوذ بیشتری برخوردار شود اما با توجه به عقاید ضدروسی شدید امام، روس‌ها ترجیح داده بودند که سیاست صبر و انتظار را پیشه کنند. اما وقوع جنگ فرصتی را پیش آورد تا شوروی بتواند گامی در جهت تحقق اهداف دیرینه خود در ایران بردارد. با این حال، ادامه جنگ از آنجا که احتمال رویارویی با آمریکا را به‌همراه داشت، چندان به نفع شوروی نبود.

از طرف دیگر، در اواخر سال ۱۳۶۰ (۱۹۸۲)، دشمنی ایرانیان نیز با اتحاد شوروی کاهش یافت و آمادگی بیشتری برای گفتگو و تجدید همکاری اقتصادی و پذیرش کمک‌های فنی و تسلیحاتی شوروی ابراز گردید. این ابراز تمایل با حسن استقبال روس‌ها مواجه شد. با این وجود، اگرچه روابط بازرگانی، اقتصادی و نظامی بین دو کشور چندان «بد» نبود و پیوسته در حال گسترش بود، اما هنوز محدودیت‌های بسیاری وجود داشت که مهمترین آنها مخالفت ایران با مداخله نظامی شوروی در افغانستان بود. همچنین قصد و تلاش ایران برای صدور



انقلاب اسلامی به همه کشورهای جهان، نگرانی شوروی را به دلیل داشتن جمعیت بزرگ مسلمان در مجاورت مرزهای ایران برمی‌انگیخت. از این گذشته، شوروی و ایران اساساً رقبایی در زمینه نفوذ در کشورهای همسایه محسوب می‌شدند. ایران، علاقه‌مند بود حکومت‌های بنیادگرای اسلامی در عراق و شبه جزیره عربستان برسر کار آیند، حال آنکه مسکو خوشحال می‌شد که شاهد سقوط رژیم‌های طرفدار غرب در منطقه باشد اما علاقه‌ای به جایگزینی نظام‌های بنیادگرای اسلامی که دشمن شوروی بودند، نداشت.

با توجه به این ملاحظات بود که هنگامی که در زمستان ۱۳۶۱ (۱۹۸۲)، نیروهای جمهوری اسلامی از مرز عراق گذشته و به سوی بصره - دومین شهر بزرگ عراق که اکثر جمعیت آن را شیعیان تشکیل می‌دادند - پیش رفتند، حتی سوریه که حامی ایران بود - اگرچه از سرنگونی صدام حسین ناخرسند نبود - از این تحول ابراز نگرانی کرد و علاقه‌ای به سقوط رژیم بعث در عراق و استقرار نظامی متکی به ایران از خود نشان نداد.

از سوی دیگر، از آنجا که در اظهارنظر مقامات آمریکایی، استمرار جنگ و شکست احتمالی عراق به ضرر منافع ملی آمریکا ارزیابی نشده بود و این امر به نوبه خود احتمال توسل به انواع مختلف اقدام نظامی را که ایالات متحده امکان داشت مجبور به انجام آنها شود افزایش می‌داد و در چنین وضعیتی قطعاً سیاست شوروی دیگر جایی در منطقه نمی‌داشت، بنابراین زمامداران مسکو پیوسته خواهان پایان درگیری بین ایران و عراق شدند. با این وصف، اصرار فزاینده شوروی، جواب مثبتی از سوی ایران که ادامه جنگ را یک وظیفه دینی و الهی قلمداد می‌کرد، نمی‌یافت.

این روند با استقرار آندروپوف به جای برژنف در مقام رهبری شوروی که معتقد به مداخله هرچه بیشتر نظامیان در تصمیم‌گیری‌های سیاسی بود و در سیاست خارجی خود حفظ متحدین قدیمی را بر دوستان جدید غیرصمیمی برتری داده و خواهان تقویت آنان بود، تشدید شد و شوروی آنگاه که از متقاعد کردن ایران به اتمام جنگ ناکام ماند، به حمایت همه‌جانبه از متحد قدیمی خود (عراق) پرداخت. با به قدرت رسیدن گورباچف و تغییر و تحول عمیق در سیاست خارجی آن کشور، برای شوروی خاتمه جنگ طولانی بین ایران و



عراق از طریق مسالمت‌آمیز جنبه حیاتی و ضروری پیدا کرد. در یک اقدام عملی که در تهران و محافل بین‌المللی به عنوان اهرم فشار برای پایان جنگ تعبیر شد، مسکو کارشناسان خود را به بهانه عدم امنیت ناشی از جنگ شهرها در بهمن ۱۳۶۴ (فوریه ۱۹۸۵) از ایران خارج کرد. طی اقدامی دیگر در جریان رأی‌گیری نسبت به قطعنامه ۵۹۸ (فوریه ۱۹۸۷)، اتحاد شوروی با رأی مثبت خود به سایر اعضای شورای امنیت پیوست.

ناگفته پیداست، اتخاذ سیاست «نگاه به شرق» و تلاش برای بهبود روابط با شوروی از سوی ایران، به منظور حفظ توان ادامه دفاع و تأمین سلاح و تجهیزات جنگی از یک سو و مقابله با فشارهای بین‌المللی برای خاتمه جنگ با تکیه بر حمایت مسکو از سوی دیگر - با توجه به تحولات مذکور - نمی‌توانست نتیجه‌بخش و راهگشا باشد.

د) ایران، روسیه و جمهوری‌های جنوبی شوروی سابق

فروپاشی اتحاد شوروی و ظهور هشت دولت مستقل جدید در قفقاز و آسیای مرکزی در چارچوب جغرافیای سیاسی مناطق همسایه تغییری اساسی ایجاد کرده است. این دگرگونی‌های ریشه‌ای بر محاسبات امنیتی کشورهای اطراف، تحرکات جاری در مناسبات منطقه‌ای و همچنین بر ماهیت روابط موجود بین روسیه و دولت‌های این جمهوری‌های نوپا تأثیر چشمگیری نهاده است.

ایران، به‌عنوان کشور دارای طولانی‌ترین مرز با اتحاد شوروی سابق، بخش مهمی از سیاست خارجی خود را در سالهای اخیر مصروف ایمن نگاه داشتن خود در مقابل تحولات بالقوه مخربی که در کشورهای همسایه شمالی جریان داشته، نموده است. سیاستها و فعالیت‌های سایر دولت‌ها، به‌ویژه ایالات متحده و دیگر کشورهای غربی، روسیه و بازیگران محلی چون ترکیه، پاکستان، اسرائیل و دولت‌های عرب و همچنین مناسبات ایران با این کشورها بر تلاش‌های ایران در این زمینه تأثیر نهاده است.

به‌منظور درک گرایش‌های موجود در روابط ایران با این کشورها در دوره بعد از استقلال، نگاهی گذرا به چگونگی روابط ایران و شوروی در آستانه فروپاشی شوروی ضروری است.



۱. روابط ایران و شوروی در پرتو پرسترویکا

در اوایل سال ۱۹۸۹م. چنین به نظر می‌آمد که ایران و شوروی پس از پشت سر گذاشتن دو قرن روابط پرتلاطم بالاخره موفق شدند شالوده مشارکتی نزدیکتر و مبتنی بر ثبات بیشتر را پی‌ریزی کنند. تثبیت روابط ایران و شوروی برای هر دو طرف فواید آشکاری داشت: نگرانی‌های ایران از بابت مرزهای شمالی کاهش یافت و بدین ترتیب توانست توجه خود را به مرزهای جنوبی معطوف سازد که هنوز از سوی عراق و متحدان عرب و غربی بغداد در معرض تهدید قرار داشت؛ و این امر موجب آن شد که ایران برای تأمین مایحتاج نظامی و فن‌آوری خود به منبع بالقوه‌ای دست یابد. از سوی دیگر روسیه نیز برای صدور کالا و محکم کردن جای پای در خلیج فارس عرصه مستعدی قراروی خود یافت.

با این حال، اندک زمانی پس از نزدیکی ایران و روسیه با پیش‌آمد تحولاتی که اتحاد شوروی را فراگرفت، نقطه اوج دوران نزدیکی ایران و شوروی نیز در سایه‌ای از ابهام فرو رفت. علاوه بر این تحولات جاری در جمهوری‌های جنوبی شوروی نیز موجب بروز تنش‌هایی در روابط ایران و شوروی شد که خود ضربه دیگری بود که بر مناسبات دو کشور وارد می‌شد. به‌عنوان نمونه از هشدار گورباچف به ایران پیش از اعزام نیروهای شوروی به باکو در ژانویه ۱۹۹۰م می‌توان یاد کرد که ایران را از مداخله در امور داخلی جمهوری آذربایجان و دامن زدن به بنیادگرایی اسلامی در آن کشور برحذر داشت.

اوج‌گیری کشمکش بین گورباچف و یلتسین در داخل شوروی در اواسط سال ۱۹۹۰م نیز بر روابط ایران و شوروی تأثیری سوء نهاد. عناصر هوادار یلتسین با سیاست پیشین شوروی مبنی بر توسعه روابط دوستانه با ایران موافق نبودند، چرا که در مبارزه خود با گورباچف خواهان کسب حمایت غرب بودند و غرب نیز با ایران دشمنی داشت. گذشته از این، اسلام مبارز را به‌عنوان مهمترین خطر بالقوه‌ای که امنیت و منافع روسیه را تهدید می‌کرد، تلقی می‌کردند و از آنجایی که از نظر آنها ایران حامی اصلی دعوت اسلامی به‌شمار می‌رفت، آن را بیشتر به دیده تهدیدی بر منافع روسیه می‌نگریستند تا متحدی بالقوه.

جنگ قدرت و اختلافات ایدئولوژیکی در مسکو، در رهبری هریک از جمهوری‌های



شوروی نیز بازتاب یافته و بر دیدگاه‌های آنان نسبت به ایران تأثیر گذاشت. در خلال دوره ۱۹۹۲-۱۹۹۰ دیدگاهها و مواضع سران جمهوری‌ها کمابیش مبین دیدگاهها و مواضع حاکم در مسکو بود. از این رو در این دوره آنها نیز خواهان ایجاد روابط نزدیک با غرب بوده و شیوه حکومتی غربگرا و غیردینی ترکیه را به عنوان نمونه‌ای مناسب برای سازماندهی سیاسی اجتماعی کشورهای خویش تلقی می‌کردند. از سوی دیگر، تمامی گروه‌های اسلامی برآمده از گلاسنوست ۱۹۸۷م به استثنای گروه‌های موجود در جمهوری آذربایجان اهل سنت بودند و از این بابت بیشتر به جانب پاکستان، عربستان سعودی و حتی اسلام‌گرایان ترکیه گرایش داشتند تا ایران. این تحولات بیانگر این نکته است که حتی اگر گروه‌های اسلامی موفق به تصاحب قدرت در این کشورها می‌شدند، احتمالاً بسیاری از آنها به جانب ایران روی نمی‌آوردند.^۱

۲. پیامدهای تحولات سیاست خارجی شوروی پس از فروپاشی بر پیوندهای ایران و روسیه

در دو سال نخست پس از فروپاشی شوروی، گروهی که خواهان نزدیکی با غرب بودند و اصطلاحاً ارو-آتلانتیکی خوانده می‌شدند، قدرت را در دست داشتند. بنابه نگرش این گروه، جمهوری‌های تازه استقلال یافته باید در حوزه نفوذ خاص روسیه باقی مانده و مسکو کماکان به عنوان عامل اصلی تمدن در این مناطق و واسطه اصلی آنها با غرب عمل کند. بنابراین هنگامی که در ۱۹۹۲م تمام این کشورها به استثنای ارمنستان و گرجستان موضوع عضویت در سازمان همکاری اقتصادی (اگو) را در نظر گرفتند، مسکو مانع از این اقدام شد. در این دوره حتی غرب نیز با استمرار نفوذ روسیه در جمهوری‌های سابق شوروی مخالفتی نداشت، البته به استثنای آذربایجان که اهمیت راهبردی و اقتصادی آن غرب را بر آن داشت که درصدد کسب نفوذ برتر در آن جمهوری برآید. در واقع در فاصله سالهای ۹۴-۱۹۹۲ غرب

۱. شیرین طهماسبی (هانتر). «ایران، روسیه و جمهوری‌های جنوبی شوروی سابق». مجله گفتگو، شماره ۱۲ تابستان ۱۳۷۵، ص ۶.



استمرار نفوذ روسیه را به مثابه نوعی سد احتمالی در برابر توسعه بنیادگرایی اسلامی در جمهوری‌های جنوب شوروی سابق می‌نگریست.

با این حال، با وجود تمایلاتی که در روسیه نسبت به نزدیکی بیش از پیش به غرب ابراز می‌شد، از همان مراحل نخست نیز در نگرش‌های آن دو نسبت به منطقه تعارضاتی به چشم می‌خورد. مثلاً تمایل غرب برای آنکه ترکیه نقش راهبر را در این جمهوری‌ها داشته باشد با خواسته‌های روسیه مبنی بر حفظ این جمهوری‌ها در حوزه نفوذ خود تعارض داشت. در اشاره به آثار ناشی از طرز تفکر ارو-آتلانتیکی بر مواضع روسیه نسبت به ایران این نکته را نیز می‌توان افزود که رهبری روسیه نه خواهان استقرار روابط نزدیک با ایران بود و نه میل داشت موجب آن شود که ایران نقش مهمتری در جمهوری‌های جنوب شوروی سابق ایفا کند. گروه موسوم به ارو-آسیایی‌های جدید مهمترین مخالفان دیدگاه ارو-آتلانتیکی در مسکو هستند. این گروه بیشتر دیدگاهی هابزی در مورد نظام سیاست بین‌الملل و تحرکات روابط بین دولتها دارند. آنها معتقدند که هنوز خواست کسب مزایا و امتیازات اقتصادی - سیاسی و راهبردی بر روابط بین دولتها حکمفرماست، بنابراین از نظر آنها حتی پس از پایان جنگ سرد نیز غرب کماکان بر اهدافی چون توسعه منافع خویش پافشاری می‌کند. اهدافی که می‌تواند گاهی اوقات با منافع روسیه تعارض کامل داشته باشد. با این حال، رویگردانی ارو-آسیایی‌های جدید از غرب مبنایی ایدئولوژیک ندارد بلکه دغدغه خاطر اصلی آنها آن است که چگونه از طریق یک راهبرد انعطاف‌پذیر منافع ملی روسیه را حفظ کنند. از این رو بر این باور می‌باشند که اگر در یک مرحله خاص حفظ منافع روسیه همکاری با کشوری را ایجاب می‌کند که با غرب روابط خوبی ندارد، باید ناخرسندی غرب را پذیرفته و خط‌مشی لازم را اتخاذ کرد و یا اگر غرب حاضر شد برای جلب موافقت روسیه به قطع همکاری با کشوری که نمی‌پسندد امتیازات بیشتری بدهد، روسیه نیز باید تغییر مشی را مورد توجه قرار دهد.

پیامدهای چنین دیدگاهی در مورد خط‌مشی روسیه در قبال ایران این خواهد بود که روسیه فقط تا آنجا با ایران همکاری خواهد کرد که منافع آن کشور اقتضا کند و هرگاه نیز انتفاع ناشی از این خط‌مشی به پایان رسد، سیاست دیگری در پیش خواهد گرفت. بدین ترتیب از



جنبه نظری می‌توان گفت که این وضعیت به نحو اجتناب ناپذیری ایران را در مقابل مسکو در موقعیت ضعیفی قرار می‌دهد. با این حال گذشته از برخی ملاحظات مقطعی، برای شکل‌گیری همکاری‌های ایران و روسیه میانی مستحکم‌تری نیز وجود دارد از جمله به موارد زیر می‌توان اشاره نمود:

- (الف) روسیه و ایران هر دو بالقوه در معرض تهدید شکل‌گیری یک جبهه ترک هستند و به همین دلیل برای جلوگیری از تحقق چنین امری یک رشته منافع مشترک دارند.
- (ب) هر دو از بابت بروز گرایشهای گریز از مرکز در کشورهای خویش نگرانی‌هایی داشته و سعی دارند مرزهای منطقه‌ای موجود را حفظ کنند.
- (ج) هر دو از لحاظ نفوذ فزاینده غرب در جمهوری‌های سابق شوروی و پیامدهای آن بر امنیت خویش احساس نگرانی می‌کنند.

۳. سیاست خارجی کشورهای تازه استقلال یافته در قبال ایران

در تجزیه و تحلیل چگونگی شکل‌گیری سیاستهای خارجی کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز در قبال ایران و همچنین طرز تلقی آنها از ایران می‌توان نکات زیر را خاطر نشان کرد:

(الف) سیاست خارجی هر یک از این کشورها بازتابی از موقعیت ژئواستراتژیک و ترکیب قومی - فرهنگی و ویژگی‌های خاص رهبری آن کشورها است.

(ب) با توجه به ضعف اقتصادی و نظامی این کشورها میزان آزادی عمل آنها در شکل‌دهی به روابط خارجی محدود بوده و تحت‌الشعاع فشارهای بازیگران عمده بین‌المللی و منطقه‌ای است.

این موضوع به‌ویژه به دلیل اثری که بر دیدگاه این کشورها نسبت به ایران دارد، حائز اهمیت است. در واقع در خلال سالهای اخیر مخالفت غرب با هرگونه حضور قابل توجه سیاسی و اقتصادی ایران در آسیای مرکزی و قفقاز بر توانایی این کشورها در توسعه روابط با ایران حتی هنگامی که خواهان این روابط بوده‌اند نیز تأثیر بازدارنده‌ای نهاده است. مثلاً کشورهای چوچون ارمنستان و گرجستان که در آغاز خواهان ایجاد روابط گسترده با ایران بودند



نیز در نهایت مجبور شدند به علت مخالفت غرب از اهداف اولیه خود دست بشویند. به طور کلی کشورهای آسیای مرکزی نمی‌توانند ایران را به علت بُعد جغرافیایی و همچنین ضعف نسبی نظامی به‌عنوان یک وزنه مؤثر در مقابل چین، روسیه و حتی ازبکستان به حساب آورند؛ ولی در قفقاز اگر مخالفت غرب نبوده، ایران می‌توانست از نقطه نظر ارمنستان و گرجستان به‌عنوان انتخابی در مقابل روسیه و ترکیه تلقی گردد. از سویی دیگر این کشورها نمی‌توانند ایران را به صورت یک منبع بالقوه کمکهای مالی و فن‌آوری نیز به حساب آورند. اما در مجموع می‌توان گفت بسیاری از کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز اگر پاره‌ای ملاحظات سیاسی و مالی نبود، از همکاری گسترده با تهران استقبال می‌کردند. تنها استثنای این قاعده ازبکستان است که ایران را یک تهدید بالقوه تلقی می‌کند. دلیل اصلی نگرانی ازبک‌ها نسبت به ایران، آنچه که به‌عنوان رادیکالیسم اسلامی عنوان می‌شود نیست؛ بلکه نگرانی اصلی آنها جنبه فرهنگی دارد. برای پی بردن به اهمیت عامل فرهنگ در خصومت کنونی ازبک‌ها نسبت به ایران این نکته را باید خاطر نشان ساخت که با وجود جاه‌طلبی‌های پان‌ترکی ازبکستان و تلاشهایی که برای اعاده حیثیت از تیمور لنگ و حتی ستایش از او در پیش گرفته است، در واقع فرهنگ ازبکستان چه در ادوار پیش از اسلام و چه در دوره‌های بعدی ریشه در تمدن ایران دارد. دو شهر سمرقند و بخارا که مهمترین مراکز فرهنگی آسیای مرکزی و گهواره تمدن ایرانی منطقه هستند، با جمعیت تاجیک‌نشین خود، بخشی از ازبکستان را تشکیل می‌دهند. از این رو ازبکستان سعی دارد از طریق محدود کردن امکانات آموزشی به زبانهای محلی و جلوگیری از بروز آشکار هویت تاجیکی، روند ازبکی کردن جمعیت تاجیک آن کشور را به پیش ببرد. هرگونه حضور چشمگیر ایران در آسیای مرکزی می‌تواند دستیابی به چنین اهدافی را دشوار سازد. از این لحاظ دولت ازبکستان برای آنکه بتواند مانع از حضور منطقه‌ای ایران گردد، بر آن است که یک شبکه دیگر ارتباطی از طریق پاکستان و افغانستان ایجاد شود و در اجرای این خط مشی نیز از حمایت غرب، به‌ویژه آمریکا و همچنین اروپا، اسرائیل و برخی از کشورهای عرب مانند مصر برخوردار است که همه آنها ازبکستان را به‌عنوان نیرویی در برابر ایران تلقی می‌کنند.



در تدوین سیاست خارجی کشورهای آسیای مرکزی نسبت به ایران، نقش بازدارنده آمریکا را نباید از نظر دور داشت. غرب همواره به تلاشهای خود برای کوتاه نگاه داشتن دست ایران از طرحهایی که در زمینه توسعه سیاسی و اقتصادی این مناطق در جریان بوده، ادامه داده است و از مطرح شدن ایران به صورت یکی از بازیگران مؤثر منطقه ممانعت کرده و از همین رو به تقویت دوچندان ترکیه مبادرت نموده است.

در جمع‌بندی، با توجه به آنچه گفته شد، مسلماً درک متقابل روسیه و ایران از توان تأثیرگذاری آنها بر کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز، همکاری و هماهنگی بین آنها و اتخاذ سیاست‌های واقع‌بینانه از جمله تحکیم مناسبات ایران با روسیه و تقویت موقعیت و جایگاه روسیه در بین کشورهای مستقل مشترک‌المنافع حوزه دریای خزر ضروری و لازم است. این رویکرد قطعاً نتایج مثبت و سودمندی در پی خواهد داشت که یکی از مهمترین آنها محدودیت دامنه فعالیت‌های آمریکا در کشورهای حوزه خزر در راستای محاصره ایران است. از دیگر نتایج مفید اتخاذ این سیاست، انعطاف روسیه در بازگذاشتن دست ایران برای فعالیت در منطقه مذکور است که از جمله نمودهای روشن آن موافقت روسیه با مشارکت ایران به منظور حل بحران تاجیکستان در پی اعلام بی‌طرفی ایران در جنگ داخلی آن کشور، می‌باشد. همچنین در برابر رعایت منافع حیاتی روسیه در آسیای مرکزی و قفقاز و همکاری ایران برای راه یافتن سلاح‌های روسی به بازارهای خلیج فارس، مسکو روند تحویل اسلحه به ایران (از جمله فروش سه زیردریایی) و نیز ادامه همکاری در تکمیل و راه‌اندازی طرح‌های اتمی ایران - با وجود فشارهای همه‌جانبه آمریکا - را دنبال کرده است.^۱

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

از مطالعه تاریخ سیاست خارجی ایران می‌توان دریافت که آنچه در تعریف مقوله سیاست خارجی در باب اهداف و سیاست‌های یک دولت در صحنه روابط بین‌الملل آمده، در

۱. میناوند، محمدقلی. «روسیه و خاورمیانه جدید». فصلنامه خاورمیانه، سال دوم، شماره ۳ (پاییز ۱۳۷۴) ص ۷۶۸.



مقاطع مختلف تاریخ ایران به‌طور کلی و در مقطع مورد بحث در این نوشتار به‌طور خاص - به‌دلیل حاکمیت بیگانگان و هدایت سیاست خارجی بر مبنای اهداف خود - هیچ‌گاه نتوانسته تحقق عینی یابد.

در یک نگرش کلی به سیر مناسبات ایران و شوروی از انقلاب اکتبر تا مقطع فروپاشی این نکته جلب‌نظر می‌نماید که اگرچه به‌واسطه تبعیت ایران از اهداف سیاسی - نظامی غرب در مواجهه با شرق، علی‌القاعده انتظار می‌رفت نوعی رابطه توأم با فشار بر روابط دو کشور حکمفرما باشد، لکن عمده‌تاً به دلیل تساهل روس‌ها با هدف حفظ رابطه با ایران، جو حاکم بر مناسبات دو کشور بیش از آنکه حالتی خصمانه داشته باشد، تعاملی همراه با صبر و انتظار را عیان می‌ساخت. این امر که بیشتر از جانب شوروی و به دلیل تقویت فضای دوسویگی در مناسبات با ایران دنبال می‌شد، به‌ویژه از زمان تشنج‌زدایی در روابط دو ابرقدرت جنبه جدی‌تری به خود گرفت که دلیل آن را باید در اجتناب از درگیری و اصطکاک با منافع ابرقدرت رقیب در ایران جستجو کرد.

حوادث پس از پایان جنگ جهانی دوم و حتی در جریان جنگ نشان از آن داشت که ابرقدرت غرب که اینک قدرت تازه‌وارد آمریکا مدعی رهبری آن بود، خواهان حفظ ایران در زمره کشورهای تحت حمایت خود است. اصرار آمریکا در امضای پیمان سه‌جانبه که متضمن حفظ تمامیت ارضی و استقلال ایران پس از اتمام جنگ جهانی دوم بود و نیز مخالفت آن کشور با شوروی در اشغال آذربایجان، نشانه‌هایی از نگرشی داشت که اهمیت راهبردی و اقتصادی ایران را به خوبی دریافته بود. واقعیت آن است که تغییر نوع حاکمیت ناشی از رقابت روس و انگلیس در صحنه سیاسی ایران چنان مردم ایران را خسته کرده و سابقه تلخی در اذهان آنان بجا گذاشته بود که تغییر نوع حاکمیت در شوروی و طرح ادعاهای انقلابی - که آن هم در اثر اشغال آذربایجان خدشه برداشت - نمی‌توانست اثر تلخ این خاطرات را از اذهان بزدايد. دولت ایران که یک‌بار در انتخاب آلمان به‌عنوان نیروی سوم دچار شکست و ناکامی شده بود، این بار در گرایش به سوی آمریکا - به‌ویژه با اقدامات مثبت آن کشور در جریان اشغال آذربایجان و حوادث بعدی آن تردیدی به خود راه نداد.



با حمایت و پشتیبانی آمریکا و طرح سیاست‌هایی همچون دکترین نیکسون، بر اهمیت ایران افزوده شد و قدرت مانور این کشور در برابر شوروی دوچندان گردید. ایران به مدد اهمیت بین‌المللی خود مشی سیاست موازنه مثبت را در سیاست خارجی خود پیش گرفت و برخلاف گذشته که از اقتدار چندانی در صحنه بین‌المللی بهره‌مند نبود و همواره در برابر سیاست‌های همسایه شمالی موضع انفعالی می‌گرفت، اینک ابتکار عمل را در دست داشت و در بسیاری از برهه‌ها و صرفاً بنابه پیشنهاد روس‌ها سطح مناسبات دوجانبه را در زمینه‌های اقتصادی - و تا حدی نظامی - ارتقا بخشید.

پس از ناکامی روس‌ها در بهره‌برداری از موقعیت انقلاب ایران به دلیل ارزیابی نادرست آنها از وقوع نهضت اسلامی، تلاش آنان در جایگزینی به‌جای غرب و بهره‌مندی از موقعیت ژئوپلیتیک ایران با اتخاذ سیاست نه شرقی - نه غربی توسط جمهوری اسلامی ایران با شکست روبه‌رو شد. در طول جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، که کشور ما با وجود موضع برحق خود در تنبیه متجاوز ولی به دلیل ضعف دیپلماسی در انزوا و محاصره جهانی قرار گرفت، روابط نزدیک با اتحاد شوروی می‌توانست نقش بسیار مؤثری در شکست بن‌بست ایجاد شده در سیاست خارجی ایران ایفا کند؛ لکن این بار، این ایران بود که در تشخیص تحولات داخلی شوروی تأخیر داشت و نتیجه این دیرکرد آن شد که جمهوری اسلامی هم از همکاری جهانی شوروی در تنبیه متجاوز محروم ماند و هم در برقراری روابط کارآمد با جمهوری‌های تازه استقلال یافته پس از فروپاشی - به دلیل فقدان برنامه‌ریزی لازم - از رقبای خارج از منطقه عقب‌ماند.

با توجه به فشارهای دوچندان آمریکا در منزوی ساختن ایران، شایسته است اینک جمهوری اسلامی ایران در راستای سیاست ایجاد پیوندهای نزدیک‌تر با فدراسیون روسیه و کشورهای مستقل مشترک‌المنافع که در مقطع پایانی جنگ دچار تأخیر گشت، در تقویت مناسبات خود با روسیه تملل و تأخیر روا ندارد و با وجود همه تلاشهایی که در پی تضعیف جایگاه و نقش روسیه در منطقه قفقاز و آسیای مرکزی هستند، روابط مستحکم خود با مسکو را استمرار بخشد، چراکه وجود روسیه‌ای قوی و قدرتمند در منطقه، کفه توازن قوا را به طرف منافع ملی ایران سنگین‌تر می‌نماید.





شپوهنځي ګاونډي علوم او مطالعات فرېنجي
پر تال جامع علوم انساني